

خاقانی و آندر و نیکوس کو منه نوس

ولادیمیر میورسکی

ترجمہ: عبدالحسین زرین کوب

خاقانی و آندر و نیکو سرگردانه کوین

اثر: ولادیمیر هینورسکی

ترجمه و آدلیات از عمدالحسین زرین گوب

تقدیمه مترجم

در باره زندگی و آثار خاقانی نکات بسیاری هست که هنوز روشن نشده است . نه فقط مهدو خان او اکثر امراء نسبه کم اهمیت مجلی بوده اند که در حوادث مهم تاریخ اسلامی آنحضر چندان دخالت نداشته اند بلکه محیط محدود مولد و موطن او نیز جناب از حوادث و اوضاع مهم آنحضر دور و بر کنار بوده است که در آثار مورخان مورد توجه واقع نگردیده است گذشته از آن : کثرت لغات و تعبیرات تازه و غرایت بیان فضل فروشانه و مقرون با مصطلحات علمی و فنی اشعار اورا «مشکل» و «وقف بشرح» کرده است و همه این امور موجب گشته است که خاقانی شهرت و قبولی را که شایسته آن است در میان فارسی زبانان و دوستداران زبان فارسی بدست نیاورد .

اما درست همین نکته ، از قدیم هست و توجه عدمهای از محققان و منتقدان را بشرح و تفسیر اشعار خاقانی و ایضاح و تبیین موارد مبهم آن و اداسته است و از آنها کسانی مانند عبدالرحمان جامی و شیخ آذری در قرون قدیمتر و اشخاصی مانند علوی لاہیجی و عموری غنائی در ادوار تازه‌تر باینکار دست زده اند و تا اندازه زیادی توفیق یافته‌اند .

رساله حاضر نیز که اصل آن بزبان انگلیسی نوشته شده است نتیجه کوششی است که مینورسکی خاورشناس و محقق معروف درین راه مبذول داشته است قبل از مینورسکی نیز کسانی مانند خانیکوف و یوری مار از خاورشناسان روس باینکار دست زده امام مینورسکی ضمن استفاده از تحقیقات آنها در تدوین رساله خویش حداقل تحقیق و استقصای ممکن را بکار برده است و رساله او این حیثیت مزبوری دارد .

موضوع این رساله شرح و تفسیر قصیده رسائله خاقانی و تحقیق در هویت «عزیز الرؤوم عز الدوام مخلص المیحه» مددح این قصیده است و دقت و تبع مؤلف این مهمنارا بخوبی روشن ساخته است

* * *

ولادیمیر مینورسکی هفتاد و پنج سال پیش از این در یکی از شهرهای کوچک نزدیک ولگا زاده شد. در مسکو حقوق و زبانهای شرقی آموخت مپس بخدمت وزارت خارجه تزار درآمد و در ایران و ترکستان و عثمانی مأموریت یافت. در ۱۹۱۹ بفرانسه رفت و در آنجا اقامت جست چندی بعد عزیمت لندن کرد و سرانجام در ۱۹۳۷ بجای سرد نیسن راس در مدرسه علوم شرقی سمت استادی یافت. مینورسکی در تاریخ و ادب ایران تبحر و احاطه دارد و در دائرة المعارف اسلام مقالات محققانه او بسیار ارجمند است. آثار او فراوان است و بزبانهای روسی و فرانسوی و انگلیسی منتشر شده است اما از آن میان ظاهراً جز رسالت نادرشاه، که بواسیله مرحوم رشید یاسمی ترجمه و نشر شده است چیزی بزبان فارسی انتشار نیافته است. رسالت حاضر با آنکه مقاله مختصری بیش نیست می‌تواند تبحر و اطلاع اورا در مسائل مر بوظ بادب و فرهنگ ایران روشن نماید.

* * *

در ترجمه این رسالت، از هر گونه دخل و تصرف در متن، حتی در مواردی که برای کمک به فهم مطلب مجاز بلکه مفید مینمود اجتناب شد. فقط حواشی و توضیحاتی که مؤلف در ذیل هر صفحه آورده بود در ترجمه با آخر هر بخش نقل شد و در ذیل هر صفحه فقط بنقل املاءاتیمنی کلمات و بعضی توضیحات کوتاه اکتفا گردید. رموز و علامات زیر نیز که در اصل مقاله بکار رفته بود در ترجمه عیناً حفظ شد:

خ = خانیکوف در *Mémoire* ل = کلیات خاقانی
طبع لکنهو ط = دیوان طبع تهران.

عبدالحق بن زرین گوب

۱ - درباره خاقانی

یکی از بزرگترین شاعران ایران افضل الدین ابراهیم خاقانی هنوز بقدر کافی نزد عame شهرت ندارد فقط در ۱۹۳۷ بود که دیوان او در تهران بطبع رسید . قبل از این تاریخ خوانندگان ناچار بودند خود را با یک چاپ سنگی نام طلوب که در حدود هفتاد سال قبل در هند منتشر شده بود خریدند نمایند (۱) از مشنوی مفصل تحفه العراقین که شاعر در طی آن سفر حج خود را که در سال ۱۱۵۶ و ۵۵۲ هجری مطابق با ۱۱۵۷ هیلادی انجام یافته است توصیف مینماید ، فقط چاپهای سنگی در دسترس میباشد (۲)

این قلت نسخ چاپی متعدد از اشعار خاقانی بعلم غموض و دشواری اشعار مزبور است که مشحون از لغات نادره و تشییهات غریبه واستعارات و کنایاتی است مأخوذه از علم نجوم و طب و کلام و علوم دینی و تاریخ بی آنکه اشارات زیادی در باب سوانح حیات شاعر در برداشته باشد .

حتی دو سه قرن بعد از وفات خاقانی اشعار او برای کسانی نیز که در ادب فارسی بصیرت و معرفت داشتند مشکل مینمود . دولتشاه قصیده ای را که ما اکنون در صدد شرح آن هستیم « بسیار مشکل » میخواند و باین عنوان که این قصیده « موقوف بشرح » است از نقل تمام آن خودداری میکند (۳) . در واقع چنانکه از فهرست ذیل بر میآید شروع متعددی از قصائد غامض و مبهم اوجهت استفاده خوانندگان تألیف یافته است :

۱ - طبق قول دولتشاه شیخ آذری قصیده خاقانی را که در باب « حالات ترسایان و لغات و اصطلاحات ایشان » است در جواهر الاسرار (۸۴۰ ه = ۱۴۳۶ م) خود که خلاصه ای از کتاب دیگر او موسوم به مفاتیح الاسرار (۱۴۲۷ = ۵۸۳۰ م) است شرح نموده است .

۲ - مراجعه بنسخه نادر خطی شرح خاقانی بقلم جامی شاعر بزرگ ایران (۱۴۱۴ م - ۱۴۹۲ م) را که بکتابخانه آصفیه استان بیول متعلق است ۱ مدیون آقای پروفسور سی . ای . استوری ۲ میباشم .

۳ - محمد بن داود بن محمد بن محمود علوی شادی آبادی که در دربار ناصرالدین خلجمی (۹۱۶ ه - ۹۰۶ ه = ۱۵۱۰ م - ۱۵۰۰ م)

میزیست شرح مشبعی بر ۴ قصید خاقانی نوشت . ۳

۴ - علوی لاهیجی یکی از درباریان جهانگیر (۱۰۳۷ ه - ۱۰۱۴ ه = ۱۶۰۱ م - ۱۶۲۸ م) شرحی بر چند قصیده خاقانی نوشت و باین پادشاه اهدا کرد . ۴

۵ - عبدالوهاب بن محمود الحسینی المعموری متخلص به غنائی شرحی بنام محبت نامه در حدود سال ۱۰۹۰ هجری مطابق سال ۱۶۷۹ میلادی نوشت . ۵

۶ - قبول محمد که برای سلطان اود (متوفی در ۱۸۲۷ میلادی) کتاب لغتی بنام هفت قلزم تألیف کرد شرحی نیز بنام فرج افزار برده قصیده از قصاید خاقانی نوشه است . ۶

۷ - رضاقلی خان (متوفی در ۱۲۷۸ ه = ۱۸۷۱ م) نیز در مفتاح الکنوز خویش ایيات مشکل خاقانی را شرح کرده است (۴) نویسنده میز بور مدعی است که بطور استقلال و بدون آنکه هیچکدام از شروح سابق الذکر را دیده باشد شرح خود را مرقوم نموده است ۷

۸ - چاپ لکنهو دیوان خاقانی (۱۲۹۴ هجری) نیز محتوى شرحی است در حواشی که در آنها هم از شروع متقدم حتی الامکان استفاده شده است . در بعضی موارد امضاء مولانا سید محمد صادق علی لکنهو تی در ذیل شروح مزبور دیده میشود (صفحات ۱۴۷ و ۱۳۷ وغیره) . شروح و تفسیراتی که در حواشی و گاهی در متن این چاپ میباشد غالباً چشم

1- Asafiya 11, 1252 № 93 2- C. A. Storey

3- Rieu ,ii, 562 4- Rieu ii, 564

5- Ethé, Cat india office ,i, Col. 593

6- Sprenger ,Cat : P 463 7- Rieu . Supp , 221

خواننده را خسته و ناراحت میکند.

۹ - شرحی نیز بزبان اردو تحت عنوان « حل قصائد خاقانی »
بوسیله احمد حسن شوکت در شهر میرت بسال ۱۹۰۷ انتشار یافته است (۴)
لیکن با وجود کثرت و وفور شروح و تفاسیر متعدد ، اقوال خود
شاعر در بعضی موارد با گفته شارحان معارضه دارد. بطور کلی از شروحی که
مؤلفان مسلمان مدتها بعد از دوره حیات خاقانی درباره اشعار او نوشته اند
مشکل میتوان توقع داشت که مخصوصاً در موارد مشکل و مبهم اشعار او
کمک زیادی بفهم مطلب بنماید [وقتی هموطنان شاعر در فهم پاره‌ای
از موارد مبهم آیات بموانع برخورده باشند عجب نیست که جز در ایران و
هند برای تبیین و تقریر ارج وبهای اشعار خاقانی چندان اهتمامی مبذول
نشده باشد . البته قصاید ساده‌ای که در مجموعه‌ها و منتخبات مربوط
با ایل قرن نوزدهم ذکر شده است محتاج تأمل و درخور اعتنا نیست. (۵)
تنها اروپائی که در باب این شاعر مطالعه و تحقیق کلی کرده است
ن . وخانیکوف ۲ (۱۸۲۲-۱۸۷۸) میباشد (۶). او هنگامی که در تبریز
جنرال قنسول بود ضمن آنکه مواردی برای تاریخ شیروانشاهان جمع
میآورد خاقانی را بکمال شرحی که در هامش آن بود مطالعه کرد .
یادداشت‌های او تحقیقات پر ارزشی بشمار می‌رود اما متن اشعار خاقانی
که او بتمامی آنها را نقل می‌کند بایستی لز نسخ خطی مغلوطی نقل و تلقی
شده باشد. نیز خانیکوف درباره وزن و بحر شعر احساس قوی و درستی
ندارد.

نظریه ث . زالمان ^۳ درباره رباعیات خاقانی نیز رساله‌ای دقیق
است (۷) که از منابع و فهارس و لغات و متون مشهور مشحون است. معذلك
مطالعات و تحقیقات او از آنچه خانیکوف یافته است تجاوز نمی‌کند
زالمان بصراحت اعتراف می‌کند که مطالعه مهمترین مأخذ تاریخ حیات
خاقانی یعنی قصائد او را پس از آنکه فهمید که « بدون مراجعه بشرح فهم
آن خارج از حیطه قدرت او است » ترک کرده است .

۱ - نگاه کنید بصفحات بعد ، بخش چهارم این رساله حاشیه شماره ۱۳
2- N. V. Khanykoff 3- C. Salemann

هـ . اته ۱ و ۲ . جی . برون ۲ هر دو از تحقیقات و یادداشت‌های خانیکوف متابعت کرده‌اند . خلاصه تبعات محقق اولی اینست که اشعار خاقانی با وجود لحن قوی و خوش‌آهنگی که دارند مشحون از تصنیعات و تکلفات بسیار و کنایات واستعارات غریبه میباشند^(۸) اما برون در اشعار خاقانی که « اسلوب بیانش بطور کلی معقد و فوق العاده متکلف و حتی فضل فروشانه است » موارد و آثاری که بتواند اینگونه معاویت را جبران کند خیلی بندرت پیدا میکند^(۹) حکمی را که این دو تن مورخ‌ادیبات فارسی اطهار کرده‌اند تا اندازه‌ای بدشواری میتوان رد کرد اما جنبه جالب و جنبه بشری آثار خاقانی ظاهراً در تحقیقات خانیکوف که در بیان اوضاع محیط زیست شاعر بیشتر جهد کرده است روشن‌تر جلوه میکند .

اخیراً نیز بعضی از فضای جوان روس مانندیوری مار ۳ - کچایکین^(۱۰) و آ . بولدیرف^(۱۱) علاقه و رغبتی به آثار شاعر شیروان نشان داده‌اند و حتی در شرح و توضیح بعضی از نکات مشکل آثار او توفیق یافته‌اند اما از همه اینها مهمتر فصل مشبعی است که استاد بدیع الزمان خراسانی در مجموعه‌ای از تحقیقات ادبی خویش تحت عنوان « سخن و سخنواران جلد ۲ تهران ۱۳۱۲ = ۱۹۳۳ » نوشته است . بحث و حکم در باب خاقانی از صفحه ۳۰۰ تا ۳۴۹ این کتاب را اشغال کرده است و این بحث مذیل بمنتخب مناسبی از اشعار او میباشد . مؤلف مذکور خاقانی را بمتابه « یکی از استادان بزرگ زبان پارسی » و « در درجه اول از قصیده سرایان عصر خویش » تلقی میکند . وی ابتکار مضامین اورا و توفیقی را که در التزام ردیفه‌ای مشکل یافته است و همچنین قوت توصیفات او و وسعت دایره لغات و اطلاعات اورا خاطر نشان میکند . گذشته از آن نویسنده مزبور اعتراف میکند که خاقانی بواسطه « مسامعه و سهل انگاری در بعضی موارد » از « حد طبیعت بیرون » میرود و چون خوانندگان خود را گوئی در اطلاع و معرفت همتای خویش پنداشته ، کلامش بدشواری قابل درک میباشد . « آشنا نبودن اکثر ارباب ذوق باشاعر خاقانی نه از آن

1- H. Ethé 2- E. G. Browne 3- Yuri Marr

4- K. Chaykin 5- A. Boldirev

است که پیچیدگی و اغلاق در افکار او می بینند یا اینکه اصل خیال بیرون از محیط خیال عموم است چه این اگر در بعضی ابیات بذریغه آید ولی آنجاکه خاقانی در وصف مناظر طبیعی یا انتقاد اخلاق معاصرین یامدح سخن میراند بهمیچ روی درست نیست زیرا این اصول بدهن عموم آشنای خیالات اصلی خاقانی هم در حد فکر عامه میباشد بلکه سبب دوری و نا آشنا نی باشند اواز جهت الفاظ و کیفیت تعبیرات اوست که بر اصول علمی و ذوقی متکی است و پسندیده ارباب فضل تواند بود و در برابر عامه که رعایت حد فهم و درجه تدبیر آنان در ادراک لطائف کمتر شده و مقدمات دریافت آن لطائف و دقایق هم که در نظر خاقانی و امثال او روشن است حاصل نمکرده اند از آن ابیات فاضلانه برخوردن میگرددند.»

بدیع الزمان این اندیشه را که عده کثیری از ابیات خاقانی (بالغ بر پانصد بیت آن) معنی محصلی ندارد [ردمیکند اما اذعان دارد « که رنج خوانندگان در ادراک مقاصد او با نتیجه ای که پس از غور و دقت و مراجعت مشروح حاصل میکنند برابر نیست ».]

مولف مزبور از مشتوفی بیتی را نقل کرده است (ج ۲: ۳۷۵۸) که ظاهراً متنضم اشاره ای بتعقید وابهام اشعار خاقانی است. در چند مورد شاعر شیروان شعر خود را منطق الطیر می نامد که فقط سلیمان آنرا درک میتواند کرد بنا بر این مناسب است که در این مقام شعر ذیل از جلال الدین ایراد و نقل گردد :

منطق الطیر ان خاقانی صد است منطق الطیر سلیمانی کجاست (۱۰)
بدیع الزمان مهارت و قدرت خاقانی را در «ابداع تراکیب و ایجاد کنایات» بسیارستوده است و دیوان او را فرهنگ جامع لغات ادبی خوانده است. مقاله محقق ایرانی مزبور که از نفوذ تحقیقات فرنگی بر کنار است این اهمیت را نیز دارد که مشحون از منقولاتی از کلیات عظیم خاقانی است .

مولف مزبور در اشعار خاقانی مطالب زیادی مربوط بزندگی او و مددوهین او و معاصرین و رقبای او کشف کرده است . (۱۱) اکنون که دیوان خاقانی با صور تیکه پسندخاطر هر خواننده ایست در پیش چشم ماقرار دارد بیش از هر چیز تبحر و حذاقت شاعر بچشم میخورد . در واقع قضیده

(۱) عبارت متن درین موضع اندکی مسامحه دارد که در تعلیقات تصحیح شده است مترجم

یک نوع شعر متضمن بسیار عالی است اما خاقانی در چهار چوبه حدود و قیود آن با هم‌هارت و سهولت شگفت‌انگیری آزادی خود را حفظ می‌کند. تصور اینکه اشعار هزار صرفاً مداعی‌جی بیش نیستند اشتباه است. در بسیاری از آنها شاعر نکات و معانی دقیقی در باب طبیعت و مظاهر آن مانند: ستارگان ابرها طلوع آفتاب، صحراء، جویبارها و دریا بیان می‌کند. حتی در قصیده سوفیانه مفصلی که شاعر در ضی آن طریق معمول زهرا می‌بیند و بیان می‌کند اینها نیز هست که از در روابعی بشماراست:

ترسم زانکه نباش طبیعت گور بشکافد

که مهتاب شریعت را شب کرد نگهبانش

در مقابل مدح هجو قرار دارد و برق شمشیر هجای خاقانی در سراسر دیوانش جلوه دارد: در طی قصیده‌ای که در مقام فخر و مباحثات سروده است در باره حساد و رقیان خویش می‌گوید که آنها « غرزنان بر زند و غرچگان روستا ».«

و از الفاظ و تعبیرات شگفت‌انگیز موخشم آسود هرچه می‌بند در باره آنها بکار می‌برد: با آنکه اظهار این عقیده ممکن است یک نوع رفتن و ارتداد ادبی تعبیر شود اذعان می‌کنم که در مقابل این زبان استوار و قوی طرز بیان ملایم اما لطیف پیر و ان حافظ چندان رونقی ندارد.

درو رای تمام این صنایع لفظی واستعارات و تشییهات، شخصیت خاقانی جالب ترین منظره را در دیوان او عرضه می‌کند. عناصر انسانی که در غزل معمولی با وجود هرج و اختلاط ریا کارانه‌ای که بین حقیقت و مجاز در آن هست آنقدر نادر و تنگیاب است در قصاید و هجوبیات و مراثی او بوفوردیده می‌شود. وقتی که او در زندان خسته و افسرده می‌شود شبکه حملیب شکل روزن زندان را می‌بینیم که بر آسمان تاریک گشوده می‌شود. وقتی در مرک زن خود سوگواری می‌کند ساده‌ترین و بشری‌ترین الفاظ را برای رثای کسی که «آن نهیار آن یادگار عمر بود» (۱۲) پیدا می‌کند. وقتی از مرک فرزند خود سخن می‌گوید، میتوان این قول خانیکوف را پذیرفت که گوئی «اندوه‌دانش را از یاد او می‌برد». او بسیرو سفر در آفاق و بادرانک مشهودات تازه علاقه بسیار دارد، مغزور و خودستاست، غالباً باهم مدوحان و دشمنان خود می‌انهاش بهم می‌خورد. پنج قصیده از قصاید مفصل او شکایت‌های تلخی است که در طی حبس و زندان سروده شده است (نگاه کنید بصفحات بعد فصلی) حاشیه

شماره ۹۰) . او یک هویت و شخصیت مجسم و محسوس است و مانند بسی از شاعران پرقداری که در تذکره های فارسی ذکر شده اند فقط یک شیخ خیالی مجرد و در خور تقدیس بشمار نمی رود . حتی طریقه عالم نمایی و «فضل فروشی» او کمترین شباهتی با سلوب معمول در یک تفسیر منظوم قرآن یا یک رسالت منظوم در باب تصوف ندارد . آثار ذهن کنجه کاو و حافظه نیرومند او تصویر بارزی از سطح معرفت آن روزگار و معلومات و تحقیقات و افکار و عقاید معاصرین او را عرضه می کند . دیوان وی شامل ۲۶۵ نام جغرافیائی و ۳۸۴ نام تاریخی و شخصی است (۱۳) این کتاب مجموعه ای از اعلام و کلمات است که نظیر متن کتاب دانته در خور مطالعه دقیقی بهمان نهج می باشد .

حوالی مؤلف

- ۱ - دیوان خاقانی شیر وانی، چاپ علی عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۶-۹۹۴ صفحه - شامل مقدمه مختصر و فهرست مفصل اعلام (ص ۹۷۹ - ۹۴۵) قبل از آن نیز (کلیات ، بدون تحفة العراقيین) در لکنهو سال ۱۲۹۳ هجری مطابق ۱۸۷۸م در دو مجلد و ۱۵۸۲ صفحه چاپ سنگی شده است . شرحی نیز در حاشیه آن است (نگاه کنید بصفحات بعد)
 - ۲ - چاپ ابوالحسن دراگرہ بسال ۱۸۵۵ میلادی دارای ۲۲۲ صفحه (با شرح) چاپ لکنهو ۱۲۹۴ هجری مطابق ۱۸۷۷ میلادی؛ نیز منتخباتی از آن در کانپور: ۱۸۶۷، و در لاہور ۱۸۶۷ چاپ شده است .
 - ۳ - تذكرة الشعرا ، چاپ ادوارد برون ص ۷۹
 - ۴ - نمایندگی شرح حسن دهلوی (؟) مذکور در دانشنامه آذر با یجان تألیف تربیت ص ۱۳۰ نیز با یکی از شروح مذکور در فوق مطابق می باشد یانه ؟
 - ۵ - فهرستی کامل از اینگونه کتابها رادر Chetverostishiya تألیف Salemann میتوان یافت رک بصفحات ۱۴-۱۳ آنکتاب .
 - ۶ - از خانیکوف مکتوبی به آقای Dorn، تبریز ۸ تا ۲۸ آبریل ۱۸۵۷ در « بولتن تاریخی و زبانشناسی آکادمی سن پترسبورغ » -
- xiv , No : 23 , col 353 - 376
- (این مقاله متن اشارات مختلف تاریخی است در دیوان خاقانی مخصوصاً آنچه راجع است بقوم روس) نیز از اوست Memoire sur Khâcâni شامل دو قسم است :
- ۱ - تحقیق دربار، زندگی و اخلاق خاقانی ، روزنامه آسیائی ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۸۶۳ صفحات ۲۰۰ - ۱۳۷

۳- آندر و نیکوس کومنه نوس ۱

در باره هریت ممدوحی که در فصلیده «ترسانه ایه» خاقانی مورد ستایش قرار گرفته است جای هیچ گونه تردید و خلاف نیست (۱) ممدوح هزبور جز آندر و نیکوس کومنه نوس معروف که ذوق و عشق و جنایتها و ماجراهای زندگی او حتی در میان غرائب اتفاقات آن روزگار بوزنطیا ۲ شگفت انگیز و موجب حیرت و اعجاب بوده است کس دیگری نیست. آندر و نیکوس (متولد در حدود ۱۱۲۰ میلادی) یکی از بنی اعمام مانوئل ۳ امپراطور بزرگ بوزنطیا (۱۱۴۳-۱۱۸۰) بود. و در حدود سال ۱۱۵۰ ۱ بعنوان قهرمان یک داستان بی سر انجام عاشقانه با یک شاهزاده خانم که خواهر او نیز بطوری غیرمشروعتی بازدواج پسر عم وی مانوئل درآمده بود زبانزد و مشهور خاص و عام گشت.

وی دو بار با پادشاه دلیر ارمنی نژاد کیلیکیه که توروس ۴ نام داشت بجنگ پرداخت. نتیجه این جنگها باستثنای مودت و معرفتی که بین این امیرزاده گشاده روی و نیک محضر با امراء مجاور از هر مملک و مذهب که بودند خواه عیسوی و خواه مسلمان حاصل گردید، تقریباً هیچ بود. اما بمجرد آنکه وی بتوغور مملکت اقوام مجار منتقل گشت با پادشاه مجارها و امپراطور فردریک ۵ برخند مانوئل خداوندگار خوش دستیه‌ای طرح کرد. مانوئل نیز وی را در حصاری بازداشت و او پس از چهار سال از آنجا گریخت و لیستن بار دیگر با سارت افتاد و هشت سال بعد باز در صنیع مناسب تر جهت فرار یافت این بار در سال (۱۱۶۵ میلادی) وی با امیرزاده روسی موسوم به یاروسلاو ۶

1- Andronicus Comnenus

Byzantium - 2 را مورخان فدیم ما بوزنطیا ضبط کرده‌اند اما امروز آن را بنا بر از تلفظ فرانسویها بیزانس می‌کویند.

3- Manuel 4- Themos 5- Emperor Frederick

6- Yaroslav

بناهجست . چون پادشاه مجار میخواست آندرو نیکوس را بخدمت خویش تخصیص دهد مانوئل که هنوز اندک علاقه‌ای نسبت باوداشت معجلًا اورا بدوستان دوران جوانیش مورد عفو قرار داد. و در سال ۱۱۶۳ آور نیکوس در محاربه زوگمن (Zemlin)^۱ که با هنگری‌ها می‌جنگید شهامت و تهوری بسیار بخراج داد اما بر اثر دوستی و مصالحه ناگهانی مانویل با بلا پادشاه مجارها^۲ کامیابی نیافت . برای سومین بار آندرو نیکوس باز به کیلیکیه اعزام گشت و این‌دفعه هر چند توروس پهلوان خطرناک را از مرکب بزیر کشید لیکن پیروزی نیافت و شکست خورد و از آنجا بسوریه رفت تا یکسره تسليم هوس‌های خویش گردد . نخست چندی با شاهزاده خانم فیلیپای انطا^۳ کی ۳ بعشرت پرداخت سپس با ذنی از خویشان خود تیودورا^۴ نام که زوجه بیوه بالدوین سوم پادشاه اورشلیم بود نرد عشق باخت مانوئل که از رفتار بیقیدانه و دور از حزم و خرد آندرو نیکوس بخشم و ستوه آمده بود کسان فرستاد تا اورا بگیرند و کور کنند لیکن تیودورا که از این ماجرا آگاهی پافته بود اورا بموقع بیاگاهانید . آندرو نیکوس نیز تیودورا را با خویشتن برگرفت و باز دیگر اسفار پر ماجراهی جدیدی را آغاز نهاد که در حدود دوازده سال ۱۱۸۰ م - ۱۱۸۴ م) بطولانجامید . از سوریه بدمشق رفت و از آنجا با کمل نور الدین متوفی در سال ۱۱۷۹ م =

(۲) «بایران» رفت (۱۱۷۴ م)

دلدادگان در حران توقف کردند تا تیودورا کودکی را که در شکم داشت بجهان آورد و سپس بجانب ماردین رفته‌ند . (۳) مسیری را که از آن بعد طی کرده‌اند درست نمی‌توان معلوم کرد . طبق قول میکائیل سریانی، مسافرین مزبور به ارزروم (Karin) (رفته‌اند اما نمی‌توان احتمال داد که ارزروم یکی از منازل بین راه آندرو نیکوس باشد موقعی که وی از قفقاز باز می‌گشته است . از بعضی روایات بر می‌آید که وی در طی این اسفار ببغداد نیز رفت و در درگاه (خلیفه) با احترام پذیره گردید . (۴) شاید این اشاره‌ای که بعدها بارتداد او از دین مسیح کرده‌اند و حتی امروز نیز در آثار بعضی از نویسنده‌گان مخالف وی بنظر میرسد از منبع همین روایت ناشی باشد . اما اشعار خاقانی که بصراحت تمام اورا «فخر حواری» و «مخلص مسیح»

1- Zeugmine(Zemlin) 2- King Béla 3- Philippa-of Antioch 4- Theodora 5- Baldwin

میخواند این نسبت ارتداد او را کاملاً رد و نفی میکند. اقصی نقطه‌ای که مسافرین عالی‌مقام مذکور بآن رسیدند، کشور مسیحی ایریا (گرجستان) بود. مادر باب اعمال و احوال آندرونیکوس در ماوراء قفقاز، که تواریخ و وقایع‌نامه‌های محلی نکات جالبی در آن باشت بدست میدهند جدا گانه سخن خواهیم راند.

بعد از گرجستان، آندرونیکوس را در تغور شمال شرقی امپراطوری بوزنطیا میباشیم (۵) صلتق ۱ امیر ترک که قولوئیه (شبین قره حصار کنوی) را با قطاع داشت و بریکی از ۱۹ ایالت بوزنطیا که ترا بوزنده جزء آن بود نیز بتغلب دست یافته بودی را با مهزبانی پذیرفتار گشت. گفته‌اند که صلتق حصاری محکم با آندرونیکوس واگذاشت (۶)

ظاهر ارجع بصلتق در مآخذ مربوط خلطها و اشتباههای روی داده است. این نام بخاندان حکفرمایان ترکمان نژاد ارزروم اختصاص دارد که علی‌الظاهر هیچوقت بر قولوئیه دست نداشته‌اند (۷).

این نکته که نام صلتق در قول میکائیل سریانی با اسم ازروم مذکور افتاده است این احتمال را بذهن القاء می‌کند که آندرونیکوس در گاه این سلسله حکمرانان کوچک را دیده باشد اما ذکر صریح قولوئیه نیز این فکر را تلقین می‌کند که آندرونیکوس سرانجام بسلامه منگوچک (۲) یک سلسله دیگر ترکمان التجاجسته باشد که فقط قلمرو حکومت آنها از لحاظ جغرافیائی با محل وقوع حوادث بعدی مناسب میتواند باشد.

متملکات عمده سلامه منگوچکی عبارت از ارزنجان، قولوئیه (خوغونیه) و کماخ بود. آنها با ترا بوزنده روابط نزدیک داشتند. نیز غالباً در گرجستان و بوزنطیا تاخت و تازه می‌کردند. نماینده مهم این خاندان در دوره آندرونیکوس فخر الدین بهرامشاه (در حدود ۱۱۵۵ - ۱۲۱۸ میلادی) بود که امیری خردمند بود و بدو ستداری شعروادب نامبردار گشته بود نظامی مخزن الاسرار خود را (طبق تحقیق Rieu در حدود ۵۷۵ ه = ۱۱۷۹ میلادی) بنام اوسرود وی امیری بزرگوار بود و میتوانست از چنین میهمان عالی‌مقامی پذیرایی و حمایت کند. این امر که آندرونیکوس چنانکه بعضی از مآخذ مخالف او نوشته‌اند (۹) در حقیقت تاخت و تازه‌ای

میز بسغور وحدود بوز نصیبا کرده است و با مسلمین با سارت افتاده است یا انه محل تردید است. اما بدون تردید وجود حضور او در ثغور وحدود بوز نصیبا موجب نگرانی قسطنطینیه گردید و در صدد برآمدند که بدفع شر او پردازند و وسیله‌ای نیز برای اینکار یافته‌ند. نیفورس پالتو لوغوس ۱ حکمران ترا ابو زندۀ بفرمان مانوئل کسان فرستاد تا تیودور ازوجه و معشوقه او را بر بایند، و فقدان محبو به آندرنیکوس را مجبور کرد که نسبت با امپراتور از در اطاعت و تمکین درآید و در حالیکه زنجیر بگردن گرفته بود بدرگاه امپراتور رود. مانوئل دیگر بار اورا عفو نمود و درانه ئوم ۲ که ناحیه از حدود پنطاس میباشد ۳ جایگاهی برای او معین کرد. در آنجا آندرنیکوس اندک زمانی بسر بردا که خبر وفات امپراتور بوی رسید آلكسیس (۴) امپراتور جدید (۳ - ۱۱۸۰) یازده ساله بود آندرنیکوس چنین فرامود که بحکم سوگندی که در پیشگاه امپراتور متوفی خورده است متعهد است خاندان امپراتوری را از هر گونه خطری حمایت نماید. کراحت اطوار زوجه بیوۀ امپراتور و مصاحب مقرب و محبوب او پرتو سیاستوس آلكسیس ۵ در انتظار عامه، بهانه‌ای بدهست آندرنیکوس داد تا نسبت به مخالفان خود رفتاری شدید و خشونت آمیز پیش گیرد. در ۱۱۸۳ با آلكسیس بعنوان نایب امپراتور تاجگزاری کرد اندکی بعد زوجه بیوۀ امپراتور متوفی محکوم بمرک گردید و حکم خفه کردن او با مضاء امپراتور فرزند جوانش رسید.

بعد نوبت امپراتور جوان آمد و او نیز در بستر خویش خفه گردید. آندرنیکوس با آنکه هنوز با تیودور ارتباط داشت آگنیس ۶ دختر یازده ساله ای را که نامزد آلكسیس بود بازدواج خویش درآورد سپس از ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۵ با استقلال و تفرد سلطنت راند و مردم نیز جلوس اورا با خرسنای تلقی کردند زیرا دو هدف عمده سیاست او یکی تعددید نفوذ لاتین بود و دیگری دفاع از حقوق دهقانان در مقابل مالکین اراضی. مجسمه‌ای از او هست که اورامردی رنجیر با لباسی ساده و داسی در دست نشان میدهد. معذلک در دوره پیری همچنان سفال بود و بر هیچکس ابقاء نمیشد.

1- Nicephorus Palaeologus

2- œneum

3- Palemoniac pontus

4- Alexis

5- Protosebastos Alexis

6- Agnes

نمی کرد . از سخت کشی ها و کینه کشی های او دشمنانش استفاده کردند و مردم را بر او بیانگالی دیدند . در ۱۱ سپتامبر ۱۱۸۵ قیام و آشوبی در پایتخت برخاست . آندرونیکوس در صدد برآمد که از راه دریا بکریمه بگریزد اما دریا طوفانی گشت و او را دیگر بار بساحل بازگرداند . آندرونیکوس گرفتار گشت و در میدان شهر بدار آویخته شد . (۱۰) چنین بود فرجام سلطنتی که شاید اگر انداز مایه ای از اخلاق و معنویت میداشت میتوانست امیر اطوری فرسوده بوزنطیا رانجات دهد و دیگر باره احیاء نماید .

حوالشی مؤلف

۱ - خانیکوف بخطا اورا با سحاق کمتوس یکی گرفته است اما کونیک (Dorn's Caspia 1875 p 240 به Kuink Willermus Tyrensis Archiepiscopus Liber XX Cap ۲ - ۲ Recueil des hist . des Croisades 1/2 ، 1844 P 943

و این شخص درباره وقایع جاری مزبور شاهد موقی است (متوفی بعد از ۱۱۸۳) در این مورد ، مراد از « ایران » « Persia » فقط آن نواحی است که بطور مستقیم یا غیر مستقیم متعلق بسلاجقه بزرگ بوده است .

۳ - میکائیل سریانی ، بطريق یعقوبی مذهب انطاکیه . وفاتش در حدود ۱۱۹۹ میلادی بوده است .

نگاه کنید به : Recueil , Sources , Armeniennes P - 361
Dichl, Figures Byzantines, ed 1927 , II, 86 - 134
که من در باب مأخذ قول او نتوانستم تبعع کنم .

۵ - این مطلب که وی ضمن سفر بقولوئیه « ایران » را دیده باشد محل تردید است Nicetas Aschoniata نیکetas از چنین سفری ذکر نمی کند و سیناموس Cinnamus کلمه « ایرانی » را برای تمام مسلمانان مجاور دولت بوزنطیا استعمال میکند . سلطان سلجوقی این عصر ارسلان دوم بود (۵۷۳ - ۵۵۶ = ۱۱۷۷) - آذربایجان یعنی مستملکات محمد بهلوان جهان (۱۱۷۲ - ۱۱۸۶ = ۵۸۲) را مقصود ارز « ایران » دانست مستملکات او در سرراه گرجستان بارمنیه قرار داشت (از روم ، قولوئیه) امام مستملکات صلتق بلا واسطه در سرحد اراضی گرجستان و در حوزه رود Chorokh قرار دارد .

(۶) Nicetas , ed . Bonn . PP 185 - 294

(۷) - قطع نظر از بعضی اشارات که در این اثیر ج ۱۰ س ۲۴۷ a و

ج ۱۱ س ۱۲۶ در باب آنها آمده است از تاریخ آنها چندان اطلاعی در دست نیست در ۴۵ هجری صلتق از گرجیها شکست خورد ؟ (ج ۱۱ س ۱۲۶ = ۵۵۶)

صلتق در دست گرجیها اسیر شد اما خواهرش (شاه بانوان) که زن پادشاه خلاط (شاه ارمن) بود او را از اسارت باز خرید (ج ۱۱ ص ۱۸۵) : در ۵۶۰ ه یاغی ارسلان بن دانشمند (صاحب ملطيه) دختر صلتق بن علی بن ابو القاسم را که نامزد قلچ ارسلان بود (و باجهای بسیار برای او فرستاده شده بود .) در راه بر بود (ج ۱۱ ص ۲۰۹). در ۵۹۷ ه رکن الدین سلجوqi ارزروم را که متعلق بپسر ملک محمد پسر صلتق بود گرفت و بدینگونه سلسله مزبور انقره را یافت (ج ۱۲ ص ۱۱۱)

(۸) - نگاه کنید بمقاله Houtsma در باب کلمه منکوچک در دائرة المعارف اسلامی . نکات مهمی نیز در باب این سلسله بواسیله Van Brechem و خلیل ادhem در ۱۰۳ - ۹۰ Corpus insc . Arab III PP

(۹) - رک Cinnamus , VI P . 251 و تواریخ و وقایع نامه های مختلف اروپای غربی . این نکته را که شایعات مریوط بحوادث قسطنطینیه در مغرب تاچه حد عجیب و غریب نقل می شده است میتوان از روی روايات آشفته و شکفت انگیزی که برای این جیزیر در ایام اقامت او در صقلیه در ماه جنواری ۱۱۸۵ م نقل کردند دریافت . (رک چاپ او قاف گیب صفحات ۳۴۰ - ۳۳۰)

Le Beau , Hist du Bas - empire . 1834 XVI ch (۱۰)
89 - ۹۱ .

Gibbon , ch . X111vl : Brehier . sub rebo . in
Boudrillart . Dict d'histoire ... ecclesiastique ii 1914
col 1776

A Vasilion . . of the Byzantine Empire Madison
1929 ii , 13 - 17 , 88 - 95

۳- آندر و نیکوس در گرجستان و شیروان

برای یک شاهزاده رومی ، گرجستان که یک کشور مسیحی و مهمان نواز بود جاذبه طبیعی داشت واورا بخود میخواند. دلائل و قرائتی نیز هست که از روی آنها میتوان تصور کرد آندر و نیکوس با سلطان گیورگی سوم [۱] (۱۱۸۴-۱۱۵۶) قراابتها و پیوندهای داشته است . و قایعنایه تربوزنده (ترابوزان) که میکائیل پانارتوس [۲] نوشته است با صراحة تمام این نکته را تقریر میکند که آلکسیوس [۳] موسس امپراتوری تربوزنده که از نواده های آندر و نیکوس بود باستعانت عمه خویش ملکه تمر [۴] (۱۲۱۳-۱۱۸۴) که خود بعد از گیورگی سوم پدرخویش سلطنت یافته بود بخت و تاج رسید . بدینگونه وجود خویشاوندی و قراابتی بین خاندان کومنن [۵] و سلاطین بقاطیان گرجستان امری محقق و مشهود است لیکن ماهیت و کیفیت واقعی این قراابت را مشکل میتوان تحقیق کرد. در همین او اخر یکی از فضلاء گرجستان ، (۱) درباره آن عبارت و قایعنایه رسمی که ورود آندر و نیکوس را بگرجستان « بازی بدمیع العجمال و بکودکان زیبا » ذکر میکند توجیه و تعبیر تازه ای کرده است . گفته شده است که کودکان مذکور « خواهرزادگان او » بوده اند و عقیده فاضل گرجی مشارالیه این است که این ضمیر به گیورگی بر میگردد نه با آندر و نیکوس. بدین قرار او لین زوجه آندر و نیکوس ظاهرآ خواهر گیورگی بوده است. آندر و نیکوس میباشد در حدود سال ۱۱۴۴ وی را بحسباله نکاح در آورده باشد و مانوئل پدر او لین امپراتور تربوزنده ازوی ولادت یافته است . احتمال

1-King Giorgi 111 2- Michael panaretus

3- Alexius 4- Thamar 5- Les Comnenes

میرود که این زن قبل از آنکه آندرونیکوس بمسافرت پر ماجرای سوریه عزیمت کند وفات یافته است زیرا اگر غیر از این میبود « گیورگی بزمت ممکن بود نسبت بشوهر خواهر خود » که در آن زمان با تیودورا همراه بود « تا این اندازه محبت واکرام مبنول دارد ». از وقارا یعنامه مستفاد میشود(۲) که پادشاه گرجستان « با وهر قدر بلاد و قلاع که حاجت داشت و اگذشت و برای او در جوار مستقر خویش و مقابل اقامتگاه اقیرستان ، پادشاه شیروان جایگاه خاصی مقرر نمود ». پادشاه مسلمان اخیرالذکر مادرش یک شاهزاده بانوی گرجی بنام تمر بود که عمه گیورگی پادشاه گرجستان بشمار میرفت و میان این دو پادشاه که بایکدیگر از جانب مادر پیوند قرابت داشتند با آنکه یکی مسلمان و دیگری عیسوی بود روابط مودت مستحکم بود . اقیرستان چون از جانب طوایف خزر(؟) در بند مورد تعjaوز و فشار قرار گرفت از گیورگی اعانت جست . گیورگی نیز سپاهی زیاد بر گرفت و آندرونیکوس را نیز با خود همراه کرد و بنواحی مسکر و شرابام حمله بر د و شهر شبوران را تسخیر نمود(۳) در زیر دیوارهای این شهر بود که آندرونیکوس چنان شهامت و شجاعتی ابراز کرد که مورد اعجاب و تحسین تمام لشکر قرار گرفت . شهر پس از تسخیر دوباره از جانب گیورگی به اقیرستان داده شد .

طبق تحقیق « پاخوموف »(۴) حمله جهت تسخیر و تصرف شیروان که آندرونیکوس برای دفع آن با اقیرستان کمک کرد بوسیله فرمانروای در بند بک برس بن مظفر انجام یافت اما آزادی در بند در زمان نیای او سیف الدین محمد بن خلیفه‌السلامی (۵) اتفاق افتاد و در سال ۱۱۲۴ نیز داود سلطان گرجستان بحمایت از حقوق شروانشاهان بعینک در بند لشکر کشید پاخوموف گمان میکند که شابران « قسمت مشرق جبال شیروان » عموماً تحت حکم امراء در بند بوده است .

سپاهی که بک برس تجهیز کرد ظاهراً از عناصر و اقوام مختلف در آن وجود داشت زیرا خاقانی در قصایدی که برای ظفر و غلبه بر مهاجمین سروده است (۶) از روس والان (ط ۱۳۹ و ۴۷۵) روس و خزر (ط ۱۳۵) و روس و سریر (ط ۴۷۶) سخن میگوید . مملکت کهنسال سریر مرکز حکومت قوم آوار در داغستان بود . استمداد و استعانت بک برس از این اقوام دلاور کوه نشین امری طبیعی بشمار می‌رود . اقوام ایرانی نژاد الان ، در

آن زمان در شمال قفقاز از اوستها اعقاب کنونی خویش اراضی بیشتری را در تحت اشغال داشتند. ذکر نام خزرها در حدود او اخر قرن دوازدهم خلاف انتظار است.

ممکن است عده‌ای از آنها هنوز در کوهستانها زندگی می‌کردند. اما آنچه درست تر مینماید آنست که خاقانی نام آنها را برای جانشینان قبچاقها (Polovtsi, Comans) که در آن اوان در سراسر ثغور قفقاز فعالیت داشته‌اند بکار بردند باشد. قبل از آن ایام کلمه روس (۷) شاید بر مردم شمال (Noremen) و کسانی از اجداد مردم کنونی اسکاندیناو یا اطلاق می‌شد اما آنها در حدود سال ۱۱۷۳ م بیشتر با اسلام‌ها مخلوط بودند. حمله وهجوم بک بر سر مستقلان و دون اتکاء و ارتباط با کیف Kief انجام یافت و چنین بنظر می‌آید که او دسته‌های را از «جنگجویان آزاد و مزدور» که در آن زمان در نواحی جنوب در سیر و سفر بودند، و در واقع اصل و اجداد قراقوهای امروز بشمار می‌روند بخدمت خویش گرفته باشد. از قصاید خاقانی چنین بر می‌آید که حمله وهجوم از دو جانب بوده است هم از جهت زمین و هم از جانب دریا و در حمله اخیر روسها شرکت داشته‌اند. خاقانی دعوی می‌کند که هفتاد و دو سه کشتی از روسها خراب شده است (ط ۳۶) و بالاخره «جزیره رونیاس» و «لنبران» را بعنوان مرکز عملیات جنگی بر ضد روسها نام می‌برد (ط ۴۰۶). جزیره مذکور گمان می‌رود سرای کنونی در جنوب مصب قدیمی شط کر باشد. لنبران نیز در قسمت علیایی رود کر (جنوب بر دعه) واقع است. اگر گفته خاقانی درست باشد بنظر می‌آید که دریانوردان روس درین جنک همان مسیری را طی کرده باشند که در ایام قدیم یعنی حدود سال ۳۳۲ هجری = ۹۴۲ میلادی نیز در یک حمله وهجوم دیگر پیموده بودند.

تعیین تاریخ و رواد آن درونیکوس بگرجستان و نیز تاریخ لشکر کشی بشابران فقط بطور تخمین و تقریب میسر است. آنچه میتوانیم گفت آنست که آندرونیکوس و تیودورا نباید قبل از سال ۱۱۷۰ بدربار گیورگی رسیده باشند (۹) کونیک که خیلی محتاط و دقیق است (Dorn, s Caspia . P 240) (حمله روسهار ابشار و ان طور تقریب در سال ۱۱۷۵ و با احتمال بیشتر در سال ۱۱۷۳ قرار میدهد. تحقیق دیگری که باز در باب تعیین تاریخ این حوادث شده است بواسیله پرسور چایکین بعمل آمده است (۱۰) و محقق مزبور، که در شعر فارسی قبل از قرن دوازدهم میلادی بصیرت و خبرت دارد، در دیوان خاقانی اشارات متعددی در باب یک حادثه یافته است که موجب نگرانی و آشفتگی خاطر

بسیاری از معاصران شاعر بوده است . منجمین قران سیارات سبعه را در برج میزان پیشگوئی کرده بودند که باعتقاد بعضی از آنها میباشد با طوفان شدید مخربی همراه باشد . درینجا الطمه‌ای که بشهرت انوری شاعر بزرگ اما منجم بدطالع وارد گردید بخاطر میآید که پیشگوئی و حکم او خطأ درآمد و در روز معهود چندان باد نبود که غله پاک توانستندی کرد (رک برونح ۳۶۸ ص ۲) . چنانکه از فحوای قول مورخان و نیز از محاسبات «دو برونا روین » (Dobronarvin) منجم بر میآید قران سیارات در ۲۹ جمادی الثانیه ۵۸۲ مطابق ۱۶ سپتامبر ۱۱۸۶ وقوع یافته است . خاقانی در پنج موضع از قصاید خود اشاره بوقوع حادثه در ۳۲ سال و ۳۰ سال و ۱۳ سال و ۶ سال و ۲ سال دیگر میکند . از اینقرار سومین قصیده که در آن وقوع حادثه راسیزده سال دیگر پیشگوئی می‌کند در سال ۵۶۹ = ۱۳ - ۵۸۲ (مطابق ۴۹۴ - ۱۱۷۳ میلادی باید سروده شده باشد . این ترکیب بند مفصل (ط ۴۸۵ - ۴۸۶) در مدح اخستان بنظم آمده است و چنین بنظر می‌آید که اندکی قبل از انجام دومین سفر حج شاعر که در حدود ۵۶۹ یا ۵۷۰ با نجام رسیده است باید سروده شده باشد . چایکین « لحن خاضعانه و انا بت آمیز » هفتمین بند این ترکیب را باتأکید خاطر نشان میکند که در آن شاعر از هر گونه مخالفت با قضامی پرهیز د و بالحنی که در عین حال از میل بایندا و استهزا خالی نیست دهان خوش را فرمی بندد و خود را بسکوت ملزم میکند : « راز مرغان راسلیمانی نماند پیش دیوان زان دهان در بسته ام »

چایکین این ترکیب بند هارا بارهای شاعر از زندان مر بوط میداند که چون بدون کسب رخصت در صدد ترک شیروان برآمده بود بدان گرفتار گشته بود . چنین فرضی از لحاظ تحقیق در احوال نفسانی (۱۱) جالب و در خور ملاحظه است . و اکنون میتوان تقریباً با احتمال نزدیک بواقع تاریخ زندانی شدن شاعر را که طی آن شابران دوباره تسخیر گردید معین نمود . تاریخ احتمالی تجهیز سپاه برای تسخیر شابران باید در حدود سال ۵۶۹ هجری باشد که مقارن است با اوائل سال ۱۱۷۴ میلادی و یاشاید چنانکه کوئی حدس زده است با اوخر سال ۱۱۷۳ میلادی (۱۲)

تاریخ و سبب عزیمت آن درو نیکوس از گرجستان هنوز روشن نیست . ممکن است مانوئل امپراتور بگیور کی اعتراض کرده باشد و از او خواسته باشد که دشمن وی را پنهان ندهد . شاید بعضی امور مر بوط بنخستین ازدواج

آندر و نیکوس بر ملاشده و خاطر گیورگی را نسبت باو مشوب کرده باشد و حتی با سابقه احوال و اطوار آندر و نیکوس میتوان حدس زد که شاید وی با آنکه در آن ایام تیودورا را با خویشن داشته است با بعضی از زنان زیبای گرجی روابط عاشقانه یافته بوده است. اما هیچیک از این حدسه‌ها و فرضها را سند و مدرکی تأیید نمی‌کند.

حواله‌ی مؤلف

(۱) مقصود پرسن سیریل تومانوف Cyril Toumanoff است در مقاله‌ای تحت عنوان «در باب نسبت خوش‌باوندی بین مؤسس امپراطوری تربوزنده و ملکه تمر گرجستان» مندرج در: 'Speculum' XV 299-321، 1940

Brosset, Hist. de La georgie, I, 306 - (۲)

(۳) - مسکر = مسخر؛ شبوران = شابران و شربام = شروان؛ از پاره‌ای ابیات خاقانی استنباط می‌شود که در زمان نوشیروان بصورت شروان بفتح شین تلفظ می‌شده است. فی المثل در چاپ تهران ص ۷۱ (هادی حسن نیز متعرض آن شده است).

میکوید:

عیب شروان میکن که خاقانی هست از آن شهر کابتداش شر است

عیب شهری چه میکنی بد و حرف کاول شرع و آخر بشر است

نیز مقایسه کنید باطبع تهران ص ۵۰۴ :

کشته شروان شیروان لا بل شرف وان از قیاس

صوردت بغداد و مصر از خیروان انگیخته

همچنین ص ۲۶۳ و ۲۷۵ ضبط تهران دیده شود

(۴) O'Derbendscom Kniazhestve XII-XIIIU, Baku 1930

(۵) - مذکور در ابو حمید الفرناطی رک Jour As 1925 №1 P85

(۶) - خانیکوف در Mel. As سال ۱۸۵۹ آن را مطالعه کرده است.

(۷) - آنها مخصوصاً مورد توجه و تحقیق فضلای متاخر روس قرار گرفته‌اند.

Dorn. Caspia. über die Enfälle der Russen 1875

(۸) - در باب احوال جغرافیائی آن رک به حدود اعالم ص ۱۱، ۳۹۸، ۴ و نیز

رک بمقاله مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی کلامه روس.

(۹) - این عقیده و رأی تومانوف میباشد - همان نوشته ص ۳۱۰

(۱۰) - در رساله‌ای بنام خاقانی، نظامی، روستا ولی، مقدمه ۱ چاپ

آکادمی علوم روسیه ۱۹۳۵.

(۱۱) - یک قصیده دیگر که تاریخ آن شش سال قبل از وقوع قران کواکب (یعنی در $576 = ۱۱۸۰$) میباشد به اتابک آذر بایجان قزل ارسلان اهداء شده است . بعقیده چایکین خاقانی پس از مراجعت از دو میهن سفر مکه خویش در تبریز اقامت جسته و دیگر هر گززادگاه خود شیروان را ندیده است اما این نظر با مطابقی که بدیع الزمان (ج ۲ ص ۳۳۵) نقل و ذکر کرده است مطابق در نمیآید.

(۱۲) - چایکین در مقدمه رسالت (خاقانی - نظامی - روستاوی) تعهد کرده است که در باب تاریخ قصیده خاقانی در خطاب با آندرونیکوس تحقیق کند ، اما نمی دانم با نجام این مقصود توفیق یافته است یا نه ؟

۱۳ - امرای سلسه « آندرونیکاشویلی » Andronikashvili کرجستان مدعی بودند که از اعقاب آندرونیکوس میباشند نمیدانم آنها خود را از نتایج ازدواج نخستین آندرونیکوس (نگاه کنید بصفحات قبل) میدانسته اند یا از یک ازدواج و قرابت دیگر .

۴- شیر و انشاہ اخستان و خاقانی

کلمه Aysartan که در ضمن تاریخ حوادث گرجستان مذکور است در منابع اسلامی و نیز در کتیبه خود او (متعلق به ۱۱۸۷ = ۵۸۳) بصورت اقسر تان بن منوچهر یاد شده است سنین سلطنت او بطور تحقیق معلوم نیست (در حدود ۱۱۴۹ = ۵۴) بحکومت رسید و در حدود ۱۱۸۷ = ۵۸۳ یا اندکی قبل از سال ۱۲۰۳ = ۶۰۰ وفات یافت) (۱) اسم اقسر تان در هیچ یک از نقاط دیگر عالم اسلام مسمائی نداشته است و بطور تحقیق این کلمه باید مخفف گونه‌ای از کلمه دخیل اقسر طان باشد که هیئت کامل آن معنی مناسب و خجسته‌ای نداشته است (سرطان در زبان عربی بمعنی خرچنگ و نیج پاییک است) ریشه و بنیاد این نام خارجی را باید در زبان مادر این پادشاه که تمر نام داشته و از نژاد گرجی بوده است (۲) جستجو کرد . در واقع نام Aysartan در بین نام فرمانروایان ناحیه کخ‌تیا (شمال شرقی گرجستان) در حدود قرن یازدهم میلادی وجود دارد (۳) این نام حتی در زبان گرجی نیز بیگانه بشمار می‌آید و گمان می‌کنم که با حماههای شمال قفقاز مربوط باشد . نام Xartanos در کتیبه‌های یونانی و ایرانی ساحل شمالی دریای اسود نیز بمنظور می‌رسد . در زبان اوستها Axsar یا Axart بمعنی قدرت می‌باشد . طبق روایات مربوط به لوانان محلی در ناریتای کبیر دوقیله زندگی می‌کرده‌اند: اخسر و اخستک (۴) روابط گرجستان با نواحی شمالی قفقاز متعدد و مختلف بود . دو میهن شوهر ملکه تمر (۱۲۱۲-۱۱۸۴) یکی از مردم اوست بود . گویا دایگانی که از نژاد اوست بوده‌اند در گرجستان همان اندازه مورد علاقه خانواده‌ها بوده‌اند که در نقطه دور دستی مانند مسکو در خانواده‌ها پذیرفته می‌شدند . میتوان حدس زد که از طریق نفوذ و تأثیر دایگان بوده است که اساطیر رایج

در شمال قفقاز در اسماء واعلام گرجی و عقاید و آداب روسی تأثیر بخشیده است . (۵)

اختستان ممدوح عمدۀ خاقانی است که شاعر بیست و سه قصیده در مدح او و چندین قصیده دیگر درست ایش عصمت الدین زوجۀ او سروده است در شعری که خطاب به منوچهر سروده شده است (ط ۶۰۴) خاقانی به بیست سال خدمت صادقانه خویش اشاره میکند و از خلف ممدوح که « جامۀ جاه وی دریده چنانک - دل امید رفو نمیدارد » شکایت میکند (۶) منوچهر را چهار پسر بود اما آنکه نسبت بخاقانی ستم رانده است باید اختستان باشد و این نکته پاره‌ای مشکلات دیگر را (که درباره روابط شاعر با ممدوح خویش است) روشن خواهد کرد . دریک قصیده مفصل که سیف الدین مظفر فرمانروای در بندهاده شده است (۳۴۳۵ ط ۱۸۷) شاعر میگوید :

پارم بمکه دیدی آسوده دل چو کعبه
رطب اللسان چو زمزم بر کعبه آفرینگر
اممال بین که رفتم زی مکه مکارم
دیدم حریم حرمت کعبه در او مجاور

چون لشکر کشی امیر در بنده بشیروان در زمان حکومت جانشین سیف الدین انجام گرفته است و چون خاقانی بعد از این لشکر کشی برای دو میان بار بزیارت حج رفته است معلوم میشود که این قصیده یکسال بعد از انجام نخستین سفر حج شاعر یعنی در سال ۱۱۵۷ = ۵۵۲ میخواهد شده است در این قصیده از ممدوح در میخواهد بیاد آورد که وی چه بسا « در چاه شر شروان ظلمات طلم بیمر » دیده است . وازوی در میخواهد که « زرین رسن فرو کند وز پچه و را بر آورد » این اشعار به آغاز مصابب خاقانی اشاره میکند . دو قصیده از جسیمه های شاعر بآندر و نیکوس اتحاف شده است . هنگامیکه آندر و نیکوس بشر وان آمد (یعنی بعد از ۱۱۷۰ میلادی) خاقانی در حبس بود . طبق قول دولتشاه سبب این مصیبت فرار خاقانی از دربار ممدوح و سفر او به بیلقان بود . (۷) ملازمان پادشاه وی را دستگیر کردند و او هفت ماه در شابران بزندان ماند . اگر درباره شابران بعضی اشکالات وجود نداشت این روایت را ممکن بود قبول کرد . شابران چنانکه میدانیم از طرف اخستان و تراها

بکمک همدستان مسیحی او دوباره تسخیر گردید . در این قصیده هیچ اشارتی بتسخیر مجدد شابران که در حوادث محلی آن زمان اهمیت داشته است نمیشود . این نکته بیشتر احتمال دارد که خاقانی را در شماخی یا با کو حبس کرده باشند که طبق قول خانیکوف مقر سلطنت گاه بگاه بین آن دو بلده تغییر میکرد (۸)

پنج قصیده از قصائد خاقانی در دهای و شکنجه هائی را که شاعر در زندان کشیده است توصیف میکند (۹) و قطعاً چنین عقوبتی بیش از یکبار برآورده گشته است لیکه بسیه هائی که بآندرو نیکوس اتحاف شده است، با وجود تفاوت فاحشی که از حیث طرز بیان دارند، چنین بنظر میآید که هر دو بیک دوره از حبس شاعر مر بواسطه باشند .

قصیده مشهوری که موضوع این مقاله است از جهت لحن طنز آمیزی که در آن مضمر است، قابل ملاحظه میباشد . خاقانی با وجود مدح و ستایشی که در لفاظ الفاظ از پادشاه مسیحی میکند از دل سخن نمیگوید . وی امکان دخول خویش را در سلک راهبان نصاری فقط بزبان میگوید لیکن این سخنان را برای آن بزبان میآورد که در آخر ثبات و وفای خود را نسبت بآئین اسلام، آئینی که در آن بدنبال آمده است . اعلام دارد . اندیشه او که در تمیز مراتب روحانی نصاری بوزنطیا بذروغ اعتلا رسیده است او هام و خرافات نصاری را آشکارا بیاد استهزا میگیرد (ایيات ۵۶ و ۵۷) چنین بنظر میآید که شاعر در حالیکه آندرو نیکوس را مخاطب و مددوح خویش قرار داده است در حقیقت میخواهد توجه و عنایت مددوح و خداوندگار خود شیر و انشاه را جلب کند . وی بادقت خاصی از دولتها و حکومتهای مسلمان که خداوندگار شاعر با آنها بچشم رقابت مینگرد و شاعر نیز نمیخواهد از آنها یاری بجاید، یاد میکند و حتی وقتی این اندیشه که «اگر اسلامیانم دادند هم» بخاطرش میگذرد تو سن فکر را لجام میزند و آن را نفی و انکار میکند (بیت ۲۷) وقتی نیز خود را با بیش که در چاه و دخمه افتاده است مقایسه میکند از بی عنایتی های دیگرسرو که در اوج عزت بر مسند قدرت و احترام است شکایت میکند (بیت ۱۱) در باره صاحب و حامل این لقب و عنوان ایرانی که ناگهان در میان اشارات شاعر به عیسی و مریم و دجال پیدا میشود جای تردید و خلاف نیست .

گویا شاعر قصیده موضوع بحث را بآندرو نیکوس باین اندیشه

اتحاف و اهداء کرده است که شاید میهمان بزرگوار تازه رسیده فریب نامها و اصطلاحات مأнос عیسوی را بخورد و اشارات و کنایات دقیق و مستتر را از ورای صنایع و بدایع لفظی فارسی نتواند درک کند. این امر محقق است که آندرو نیکوس زبان فارسی نمیدانسته است هرچند دور نیست که با ترکی اندک آشنا نی داشته است. در آن زمان یعنی قیاصره بوزنطیا و سلاجقه قونیه روابط متکثراً و متعدد وجود داشت. وقتی اسحق کومتوس پدر آندرو نیکوس بدر بار قونیه التجا کرده بود. یونس، پسر کهتر او که برادر تنی آندرو نیکوس بود (متولد در حدود ۱۱۵۴م) نیز بدرگاه سلاجقه التجا جست و دین اسلام اختیار کرد و دختر سلطان مسعود قلچار ارسلان را بنکاح آورد و از او فرزندی یافت که سلیمان شاه نام نهادند. (۱۰) خود آندرو نیکوس آیز، در جوانی هنگامی که بعداز وفات پدر از آسیای صغیر عبور میکرد و بکشور خود باز میگشت باسارت ترکان افتاده بود. (۱۱) جیوه دوم تا کنون چندان مورد توجه نشده است زیرا فقط در چاپ تهران است (ط ۶-۲۷۲) که آنرا در مدح «عظیم المروم» مخلص المیحی و عزالدوله (یعنی آندرو نیکوس) دانسته‌اند. در چاپ لکنه‌وچ ۱۳۵ آن را در خطاب به تخت محمودشاه عنوان نهاده‌اند. و این عنوانی است که کاتب نسخه آن را از روی یک استعاره مذکوره در بیت ۱۸ برای این قصیده اختیار کرده است.

محمود همت آمد من هندوی ایازش

کز دور دولتش بهداش خری ندارم

گذشته از آن بجای مخلص المیحی که در نسخه طبع تهران شاعر با و استغاثه میکند (بیت ۱۰) در نسخه طبع لکنه‌وچ «پهلوان ایران» ذکر شده است این قصیده طولانی مشتمل بر ۷۲ بیت و دارای دو مطلع میباشد (یکی دارای ۱۰ بیت و دیگری دارای ۶۲ بیت) در مطلع دوم بعضی از ایيات ناموزون هستند و بر اثر همین اضطرابی که در وزن مشهود است در بعضی موارد ایيات معنی روشن و درستی ندارد. بعضی اختلال‌ها یکی که در وزن این قصیده است شاید در بادی نظر این نکته را بذهن القاء کند که بر اثر سهو و غفلت نسخ و کتاب ممکن است دو قصیده مختلف که هردو دارای یکوزن و یک قافیه بوده‌اند در این قصیده با یکدیگر خلط و مرج شده باشند اما با ملاحظه اینکه در سراسر این قصیده مانحن فیه هیچ‌جا در قافیه شعر تکراری حاصل نشده

است چنین فرضی را نمیتوان مناسب دید. همچنین میتوان سؤال کرد که آیا شاعر خود ممدوح قصیده مزبور را عوض نکرده و آنرا بدیگری اهداء نکرده است؟

ایرادی که باین تصور وارد میشود این است که در همه جایی این قصیده امارات و قرائتی هست که نشان میدهد شعر مزبور یک ممدوح عیسوی اتحاف گردیده است. حتی در نسخه لکنهو نیز برای اخفاء این خاصیت باز قصیده مزبور اقدامی نشده است.

از این جهت مناسب‌ترین توجیهی که در مورد پاره اضطرابات و بی تناسبی‌های این قصیده بنظر می‌آید اینست که گفته شود قصیده مزبور از آغاز مطلع دومدوح رادر نظر دارد.^(۱۲) اگر ایاتی را که در این قصیده آشکارا بمسیح و مسیحیت مر بوط میشود (ایات ۱۰، ۲۳، ۳۸، ۵۸، ۶۷، ۷۲) بخواهیم و سیله معرفت مددح: یک‌گر این قصیده که باید با آندر و نیکوس مر تبط باشد به نمائیم باید القاب و عنوان‌ین این مددح دیگر را (در ایات ۴۵) که «مر زبان کشور پهلوامیان بحسبت» و «پهلوان ملکت داوودیان بگوهر» می‌باشد ملاحظه کرد. لقب مر زبان بسلاطین و امرائی اطلاق میشود که در تغور و سرحدات ممالک اسلامی حکومت می‌کنند. مشکل عده درین باب این است که اصل و نژاد مددح بهرام و داود میرسد. در چنین موردی مناسب‌ترین کسی که به اعقاب داود بتواند منسوب باشد پادشاه گرجستان است، زیرا سلسله امراء بقراطی غالباً از باب انتساب خویش به پیغمبر اسرائیل افتخار می‌کردن.^(۱۳) در بیت بعد (۴۷) بلا فاصله پس از ایات مورد اشاره، خاقانی می‌گوید:

شروعان بهمت تو چو بغداد ومصر بینم

زان نیل و دجله پیش کفت فرغی ندارم

اشارتیکه درین موضع بشیر و ان، بیشود ممکن است مراد از آن تلمیحی بکمک واعانت گیور گی سوم در نجات و رهائی قلمرو اخستان باشد بنا بر این میتوان تصور کرد که این قصیده در هنگامی که هنوز شاهزاده بوزنطیا گرجستان را ترک نکرده بود درستایش آندر و نیکوس و گیور کی هردو سروده شده است.^(۱۴) نکته‌ای که لاینچل باقی می‌ماند ارتباط و اتساب مددوح است با بهرام (بهرامیان به حسبت) مگر آنکه حسبت را بمعنی «بزرگواری» بگیریم در این صورت مراد از عبارت مذکور این خواهد بود

: « بهرامیان بیز رگواری و اصالت ذاتی ». وجه دیگری که درباره هویت این مددوح میتوان بیان کرد والبته کاملاً قائم کننده نیست اینستکه آنرا با پادشاه منگوچکی تطبیق نماییم که آندرونیکوس ظاهراً بعد از سفر گرجستان بدربار او رفته است (رک صفحات قبل) نام او فخر الدین بهرامشاه است و پسر و پدر او هر دو علاء الدین داودنام و لقب داشته اند . شاهت و توافق این اسم و لقب که در یک خاندان تقریباً از حد اقتضای عادت خارج است شاید بعضی از نسبه های بی احتیاط را به این خیال انداخته باشد که برای اعقاب منگوچک تر کمان شجره نامه و الائی بسازند (۱۵) در این انتساب نکته عجیب دیگری نیز درخور بحث است . بعضی از نسخ خطی در صدر این قصیده مددوح آن را بعنوان « تهمتن پهلوان ایران » نام میبرند . بطور تحقیق این انتساب از ترکیب و مزاج القاب و تشییهات مذکور در ایيات ۱۰ و ۱۶ پیدا شده است . چنانکه قبل از نوشته تعبیر « پهلوان ایران » نسخه بدل منطبع در چاپ لکنهو است که بجای مخلص المسيحی مذکور در چاپ تهران آمده است . این امر ممکن است صرفاً یک تصرف و تبدیل ناشی از قبل ناسخان و کتاب باشد . (۱۶) تهمتن نیز باید از بیت ذیل اقتباس شده باشد :

شروان سراب و حشت و من تشنۀ بیژن آسا
جز در گه تهمتن آ بشخوری ندارم (بیت ۱۶)
درا یه مورد تهمتن که لقب معمولی رسم است ، در مقابل بیژن بکار رفته است که بوسیله پهلوان مزبور از چاه رهائی یافته است . (۱۷) (رک به تکلمه)

در پایان این بحث طولانی بمحتویات دومین قصیده « ترسائیه » شاعر میپردازیم . احتمال دارد که قصیده اول در وجود « کیخسرو » تأثیر مظلوبی نبخشیده باشد و از یاد رفته باشد از این رو شاعر در قصیده جدید لحن مؤدب تر و احترام آمیز تری نسبت بمددوح میگیرد خاقانی پشیمان و و نومید است :

طاوس بوده ام بر یاض ملوک وقتی
امروز پای هست مرا و پری ندارم (بیت ۶۹)
اینبار نیز اشباح عیسی و مریم و نسطور یوس و یعقوب و ملکا و بطریق و چاثلیق در برابر شاعر جلوه می کنند اما دیگر نیش و استهزاء ای با آنها

توأم نیست (۱۸) . در این قصیده ضمن اشاره لطیفی که شاعر بدانستان اعجاز مسیح میکند میگوید :

مرغ توأم مرا پر فرمان ده و به پران

کالا سزای دانه تو ژاغری ندارم

اینبار هیچگونه اشاره و تلمیح حاکی از علاقه بدیدار قسطنطینیه مشهود نیست بلکه فقط اشاره می کند که « دارم دل عراق و سرمه و پی حج » (بیت ۶۸) و سرانجام میگوید .

یاری و یاوری ز خدا و مسیح بادت

کن دیده رضای تو به یاوری ندارم (۷)

اگر قصیده مفصل اول ، اندکی بعد از سفر آندر و نیکوس بجانب سرزمین شیروان و قبل از آغاز مغاربها و عملیات نظامی انشاء شده است قصیده دوم ظاهراً از کامیابی های ممدوح در تسخیر مجدد شاپران بنحوی که در ضمن وقایع گرجستان ضبط شده است حکایت می کند . در آن هنگام دیگر شاعر در محبس نبوده است ولا محله هنوز در شهر شیروان توقيف و تحت نظر قرار داشته است :

من شهر بند لطف توأم نه اسیر شیروان

کاین جابر و ز لطف تو خشک و تری ندارم (بیت ۴۹)

حقیقت احوال ظاهراً درست خلاف این ادعا بوده است . در پایان میتوان از یک قطعه شعر سومی ذکر کرد که مشتمل بر یازده بیت است ، و در چاپ لکنه (ص ۷۳۳) بدون ذکر نام ممدوح طبع شده است . در صور تیکه آنرا در چاپ طهران (ص ۸۷۲) « در مدح عز الدوّله » شمرده اند این اشعار چندان رونق و بهائی ندارد و از هر گرنه تلمیح و اشاره نیز با این مسیح خالی است . ممدوح باید شخص مهمی باشد :

دست در افshan چوزی تیغ در فشان آورد

سر گردون را بخوان تیغ مهمان آورد

بطور صراحت برمی آید که ممدوح در شیروان نیز نیست .

بادر ازور خصه بادا تاز خاک در گش

تو تیای چشم خاقانی بسروان آورد

شاعر ممدوح را بشارت میدهد که در آن دک متی ، بندگان در گاهوی برای او تاجی از بغداد و سر بهری از اصفهان خواهند آورد (۱۹) معدلك

اضافه میکند که هر که خلعتی از سلطان برای او بیاورد چنان است که تاجی بر سر سلطان نهاده باشد . آنچه از این شعر برمیآید اینستکه شاعر در صدد انجام سفری بعراق میباشد و توقع کمک و اعانته ای دارد و برای دریافت آن نیز آماده است که سخن را در مدح بجای بلند بر ساند البته در تمام قصیده هیچ اشاره و قرینه معتبری که ارتباط شعر را بمدح عز الدوّله (مخصوصاً اگر مراد از آن آندر نیکوس باشد) معین و مقرر نماید وجود ندارد بنظر میآید که این شعر با قصیده ای که در وداع از اخستان سروده شده است و (چایکین آنرا تحلیل کرده است) در یکزمان نظم گردیده باشد و بدینجهت از حالت مقرون با تسلیم و رضائی که شاعر بعد از رهائی و خروج از زندان داشته است حکایت میکند .

۱۰

حوالی مؤلف

- ۱ - بحث مفصلی در باب تاریخ بسیار مفتوش شیروان شاهان بوسیله هادی حسن در دیوان فلکی شیروانی طبع ۱۹۲۹ صفحات ۱۲ و ۳۲ هست . مؤلف مزبور بادقت تمام برای این موضوع منابع ادبی روسي را مطالعه کرده است .
- ۲ - وی بعد ازوفات شوهرش منوچهر ، در یکی از صوانع گرجستان متعکف گشت .

Justi Iranisches Namenbuch S 12 -۳

V. Miller. Grundriss d. iran. philol. Die Sprache -۴
d. osseten p G. V. Miller - Freimann osetinskiy
Slovar, i 242 ; G A.

Dzagurov. Paniatniki. narod. tvorch. asitin
fasc ii Vladikavkaz. 1227 P 3 .

- (مراجعه بکتاب اخیراً مرهون لطف آقای W. Bailey H. میباشم)
- ۵ - مینورسکی « حماسه ایران و ادبیات عامیانه روسي (فرانسه) » در هزاره فردوسی ، تهران سال ۱۹۴۴ ص ۵۷ - ۴۸
- ۶ - اگر خاقانی در حدود ۱۱۲۰ ميلادي وفات یافته باشد خدمت او باید در حدود ۱۱۴۰ ميلادي آغاز شده باشد این معنی نشان میدهد که در حدود سال

۱۱۶۰ = ۵۰۰ هنوز منو چهر سلطنت میکرده است .

۷ - در جنوب شوشای کنوی رک بتحقیق مینور سکسی در کلمه معان ضمیمه دایرة المعارف اسلامی .

Khanikov, mel. As iii, 117 ; Pakhomov, Kratkiy -۸

Kurs istorii Azerbayjana, Baku. 1923 P 16

C.F. Hadi Hassan's Criticism, Falaki P 35

در هر حال ترقی و اعتلاء با کوازیک قصیده که خاقانی در مدح اخستان سروده است مستفاد میشود. می گوید: ص ۳۴ ط « با کو بدعای خیرش امروز ماند بسطام خاوران را با کو بیقاش باج خواهد خزران وری و زره گران را » موضع اخیر الذکر همان کباجی Kubachi مشهور در ولایت داغستان است : خزران = یعنی طوایف خزر و شاید مراد همان ناحیه باشد که امروز خزدی = Khazri گویند (در شمال باکو) . ری درینجا معماهی بنظر میرسد مگر آنکه مراد خاقانی این باشد که اخستان بر بعضی از مملکات سلجوقیان دی (۱) دست یافته باشد . در دوره مانحن فیه شیروان است ظهار بگر جستان داشت در صورتیکه در بند از سلجوقيان استعانت میکرد .

۹ - قصایدی که مطالع آنها این است : فلك کثروت ر است از خط ترسا (ط ۱۹) راحت از راه دل چنان برخاست (ط ۷۱) هر صبح پای صبر بدامن برآورم (ط ۲۴) روزم فروشد از غم وهم غم خوری ندارم (ط ۲۷۲) صبح دم چون کله بند آه دود آسای من (ط ۳۲۷) .

Niceta's in Manuel i, (72) éd. Migne, -۱۰

P 383. Cf. Du Cange, Historia Byzantia i, 189

Niceta's in Manuel, I, 1 (68) èd Migne 379-۱۱

۱۲ - ط س ۱۲۷ : در قصیده ای که شاعر در مدح سیف الدین فرمانروای شماخی سروده است خدایگان او اخستان نیاز این سپايش نصیب خود را دارد

۱۳ - شارح در حاشیه چاپ لکنهو ص ۲۷۳ بقراطیان را خلاف و اعقاب بقراط حکیم شمرده است :

۱۴ - از نظر اشارات متعددی که بروم و قیصر و غیره در این قصیده وجود دارد مشکل است تصور کرد که فقط خطاب بگیورگی باشد .

۱۵ - در واقع اگر منکوچک از غلامان جفری بیک داود میبود که پسرش آلب ارسلان ناحیه ارزروم را با قطاع وی داد ممکن بود داودی خوانده میشد

۱۶ - این لقب با « پهلوان جهان » که خاقانی آنرا از روی صحبت بر محمد بن ایلدگز اتابک آذربایجان اطلاق می کند « ط ۵۷۵ » تطبیق نمی کند .

۱۷ - این احتمال که شاید شاعر بکنایه خواسته است از مددوح خویش نام بیرد فرض بسیار بعیدی است . در واقع تهمتن بعنوان یک اسم خاص در غزنه و هر موز

وفارس ولرستان متداول بوده است . چیزی که تا اندازه‌ای موجب شگفتی است اینستکه در حدود دو قرن بعد از بهرام شاه ، باز فرمانروای ارزنجان « طاهرتن » لقب داشته است : رک بظفر نامه ۱۱ ص ۲۳۷ (ذیل حوادث سال ۸۰۲ هجری مطابق ۱۳۹۹ میلادی) بقرار یکه از کتاب « شرح جنگهای تیمور لنک » بزبان فرانسه تألیف Néve طبع بروسل ۱۸۶۰ صفحه ۵۹ بر می‌آید یکی از نویسنده‌گان قدیم فرنگی بنام Thomas of Metzoph T'ak'rat'an خوانده است در « رزم و بزم » چاپ کوپر ولوصفه ۲۴۳ (در حدود سال ۷۸۳) نام امیر مزبور بصوت نیمه عربی مطهرتن در آمده است . امامن احتمال قوی میدهم که طاهرتن صورت عامیانه‌ای از تهمتن باشد . در باب انتساب این امیر با خاندان منگو جکی اطلاعی در دست نیست : لیکن حتی وجود وظهور چنین نامی در ارزنجان قرینه‌ای است که بطوز غیرمستقیم اما شگفت‌انگیزی احتمال و حدس مارا تأیید می‌نماید ، در غیر اینصورت حدس اخیر ، از فرض در باب سلطان گیوردگی بمراتب کمتر قانع کننده بود .

۱۸ - باستانی یک بیت :

« جویم رضات شاید گر دولتی نجویم

دلرم مسیح گرچه سم خری ندارم »

که در آن اشاره می‌شود بسم خر منسوب بعیسی که گویا بعضی از راهبان از روی بی احتیاطی با آن بدیده تکریم نگریسته‌اند . نگاه کنید به صفحات بعدی شرح بیت ۵۸ قصيدة ترسائیه .

۱۹ - اصفهان در متن مشکوك است لیکن چون اشاره‌ایست بمقرب سلجوق

سلطان مناسب می‌باشد .

۵- قصيدة آرسائیه

برای شرح و تفسیر این قصيدة طولانی (ل ۸ - ۲۷۱ ۲۵۶ - ۱۹) در حال حاضر فقط توانستم یک شرح خطی (۱) متعلق به کتابخانه دانشگاه کیمبریج [را با شرح مسطور در حاشیه چاپ لکن هم در دسترس داشته باشم این هر دو نیز ناقص و بیفائدahند او لی خیلی مختصر است و دومی مغلوط و غالباً گمراه کننده . خانیکوف نیز در دسترس خویش یک شرح فارسی داشته است (طبق قول زالمان: غنائی) اما آنرا از روی دقت و تحقیق مورد استناد و استفاده قرارداده است . خیلی بیشتر از آنچه از اقوال شارحان گذشته استفاده کرده ام از افادات دوستان دانشمند استاد محمد قزوینی (در پاریس ۱۹۳۵) و جناب آقای سید حسن تقیزاده که هر دو از مبربزترین مظاہر فضل و ادب واقعی ایران بشمارند متعتم شده ام .

برای آنکه بتوان طرح و اساس این قصيدة را بدقت مورد مطالعه قرارداد یک نظر اجمالی بمحفویات آن مفید بنظر میآید :

شاعر از رفتار فلک که گردش آن دجال آساوی را بشنکجه کشیده است شکایت میکند (ایيات ۱ تا ۵) بر رنجها و شکنجه هایی که در زندان بر او وارد گردیده است لب باعتراف می گشاید (ایيات ۶ تا ۹) نه مسیح برای نجات او می آید و نه اختران برای رهائی او میشتابند (ایيات ۱۰-۱۳) او بیگناه و از هر نسبت و تهمتی مبرراست (ایيات ۲۲ تا ۲۶) اما از پادشاهان دیگر یاری و کمک نمی جوید (ایيات ۲۶ تا ۲۲) اگر مسلمانان داداونمی دهنده آیا خدای ناکرده او میتواند از اسلام بر گردد؟ (بیت ۲۷) آیا بعد از آنهمه عبادتها و ریاضتهای شاقه او میتواند چنین کارهی بکند؟ (ایيات ۳۲ تا ۲۸) اما وقتی دشمنانش وی را تهدید می کنند آیا او نیز

باید از دست آنها بدیار ترسایان پناه ببرد و آئین نصاری را بپذیرد تا در مدارج و مقامات دینی نصاری مقام و مرتبه عالی و بلندی بدهست آورد؟ (ابیات ۳۳ تا ۵۹) و اسرار اعتقادات نصاری را تفسیر و تبیین نماید؟ (ابیات ۶۰ تا ۶۴) حتی اومیتو اندر موز آئین زرتشت را نیز با پاره‌ای علوم غریبه دیگر جهت قیصر کشف و بیان کند (ابیات ۶۵ تا ۷۰) اما از این‌گونه افکار شیطانی چه حاصل است؟ (ابیات ۷۱ تا ۷۴) وقتی عظیم روم درینجاست بسفر دور رفتن چه حاجت؟ (ابیات ۷۵ و ۷۶) بهمam اموری که در آئین مسیح مقدس شمرده میشود (ابیات ۷۷ تا ۸۶) و بفال و تأثیر ستارگان (ابیات ۸۷ و ۸۸) شاعر میهمان بزرگوار را سوگند میدهد که برای وی از مددوح و خداوندگاروی اجازه سفر بیت المقدس را درخواهد (بیت ۸۹) و باستایش عقد ابیات خود سخن را ختم میکند.

تقریباً در تمام ابیات این قصیده شاعر در نظر داشته است تلمیحی یا اشارتی ببعضی از عقاید و آداب نصاری بنماید و مسئله‌ای که در کار است عبارت از تحقیق در مبانی اطلاعات خاقانی در باب این عقاید و آداب میباشد البته در شرح قصیده بتفصیل در باب این اشاراتی که بعقايد و آداب مسیحی رفته است سخن گفته خواهد شد لیکن درینجا بذکر منابع عمده این اطلاعات اقتصار میرود:

- ۱ - قرآن و علی الخصوص سوری که مشتمل بر قصه مریم و ولادت عیسی میباشد (سوره ۳ آیات ۳۴ و ۴۲ و سوره ۱۹ آیات ۱۶ و ۳۵) باضافه تفاسیر و اطلاعات خارجی مذکور در شروح. بعنوان نمونه این‌گونه اشارات و منقولات میتوان ابیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۶۰ و ۶۳ را ذکر کرد.
- ۲ - قصص و حکایات شایع بین مسلمین و نصاری که بناجیل غیر موثق و کتب قصص منتهی میشود مانند داستان سوزنی که عروج عیسی را با اسمانها متوقف کرد (ابیات ۳ - ۵) و داستان اقامت عیسی در آسمان چهارم در جوار خود شید.
- ۳ - بعضی نکات و موارد نیز چنین بنظر میآید که مبتدا بر تماس و ارتباط مستقیم و بلاواسطه خاقانی با اهل مذهب نصاری و علی الخصوص با نسطوریه میباشد. از این‌گونه است اشاره بطبع مفاجا (۳۲)، اشاره بشرح سریانی (۳۹)، اصطلاح فرق ۲ (بیت ۳۹)، آخرین

(ط ۹۲۶) خطاب بیاری ابخاز نشین شاعر یک کلمه گرجی بکار میبرد :
از عشق صلیب موی رومی روئی
ابخاز نشین گشتم و گرجی گوئی
از بس که بکفته مش که موئی، موئی

شد موی زبانم و زبان هر موئی

بطوریکه یوری مار در کتاب خود موسوم به «خاقانی، نظامی،
رستاولی» [بیان کرده است کلمه Moi یک صورت دارجه از Modis میباشد
معنی «بیا» ، بدون تردید خاقانی فرصت مناسبی یافته بوده است تا
توانسته است در باب گرجی ها و آداب و عقایدو مراتب روحانیان آنها تحقیقات
ومطالعاتی انجام دهد (ایيات ۱۰۶ و ۷۰ و ۴۳ و ۴۶ و ۸۶)

در شکایت از حبس و بند و تخلص بهمراه

خلاص دین المیح عز الدواله قیصر و رانگیختن او را بشفاعت
و خلاص یافتن خود گوید : *

۱- Yuri Marr , Khaqani , Nizami ، Rustaveli I, 12

* نسخه طبع تهران که مینورسکی در نقل و ترجمه با آن اعتماد کرده است
با آنکه برچاپ لکنه و مزابای بسیار دارد از غلط و تحریف خالی نیست . از این
جهت من برای تصحیح این قصیده از نسخه مصحح دوست فاضل آقای ضیاء الدین
سجادی دانشجوی دوره دکتری ادبیات که چند سال است با مقابله نسخ قدیمه بتصحیح
دقیق دیوان خاقانی استفاده کردم . نسخه مصحح ایشان مستثنی بر سه
نسخه ذیل است که فعلا در ایران اقدم نسخ دیوان خاقانی بشمار می آیند

۱ - نسخه کهنه و بدون تاریخ ملکی آقای صادق انصاری - احتمالاً متعلق
با اوخر قرن هفتم . بعلامت (هـ)

۲ - نسخه قدیمی کتابخانه ملی پاریس بشماره ۱۸۱۶ خمینه بدون تاریخ
و ظاهراً مربوط بقرن هشتم (رک فهرست بلوشه) بعلامت (با)

۳ - نسخه کهنه متعلق مجلس شورای ملی بشماره ۹۷۶ - که قدمتی از آن
بغض تازه و متعلق باین اوخر است ، بعلامت (مج)

بدین گونه تصحیح این قصیده را ، مرهون آقای سجادی هشتم که نسخه
مصحح خود را با رونوشتها و عکسها نی که از نسخ سه گانه قدیمی داشتند بی منتهی
در اختیار من نهادند .

- ۱- فلک کز رو تر است از خط ترسا
مرا دارد مسلسل راهب آسمان
- ۲- نه روح الله در این (۱) دیر است چون شد
چنین دجال فعل این دیر هینما
- ۳- تنم چون رشته هریم دو تایست (۲)
دلم چون سوزن عیسی است یکتا
- ۴- من اینجا پای بند رشته ماندم
چو عیسی پای بند سوزن آنجا
- ۵- چرا سوزن چنین دجال چشم است
که اندر جیب عیسی یافت هوا
- ۶- لباس راهبان پوشیده روزم
چو راهب زان بر آرم هر شب آوا
- ۷- بصور صبحگاهی برو شکافم
صلیب روزن این بام خضرا
- ۸- شده است از آه دریا جوشش عن
تیم گاه عیسی قعر دریا
- ۹- بمن نا هشتقند آباء علوی
چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
- ۱۰- مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تاریکم او رخشندۀ اجزا

۱- مج بر این پا : بدین ۲- مج دو تایست

۱۱- گر آن کی خسرو ایران و تور (۱) است

چرا بیشتر شد اندر (۲) چاه یلدا

۱۲- چه راحت مرغ عیسی را زعیسی

که همسایه است با خورشید عذر ا

۱۳- چرا عیسی طبیب هر غ خود نیست

که اکمه را تواند کرد بینما

۱۴- نتیجه دختر طبیع چو عیسی است

که بر پاکی مادر هست گویا

۱۵- سخن بر بکر طبیع من گواه است

چو بر اعجاز هریم نخل خرما

۱۶- چو من ناورد پانصد سال هجرت

دروغی نیست ها بر هان من ها

۱۷- بر آرم زیندل چون خان زنبور

چو زنبوران خون آلوده غوغما

۱۸- زبان روغنیتم ز آتش آه

بسوزد چون دل قندیل ترسا

۱۹- چو قندیلم بر آویزند و سوزند

سه زنجیرم (۲) نهادستند اعدا

۲۰- چو هریم سرفکنده زیرم (۴) از طعن

سرشکم (۵) چون دم عیسی مصافی

(۱) با و مع : ایوان نور (۲) مع و با و ص : این در چاه

(۳) مج و ص و با : نهاده دست اعدا (۴) مج و ص و با : ریزم

(۵) ایضاً هرسه نسخه : سر شکم

- ۲۱ - جنان استاده ام پیش و پس طعن
که استاد است الفهای اطعنا
- ۲۲ - هرا زان صاف یاران نیست یاری
تظلم کرد نم زان نیست یارا
- ۲۳ - علی الله از بد دوران علی الله
تبرا از خدا دوران تبرا
- ۲۴ - نه از عباسیان خواهم معرفت
نه بر سلجوقیان دارم تولا
- ۲۵ - چو داد من نخواهد داد این دور
مرا چه ارسلان سلطان چه بگرا
- ۲۶ - چو یوسف نیست کز قیحطم رهاند
مرا چه ابن یاهین چه یهودا
- ۲۷ - مرا اسلامیان چون دادند ندهند
نشوم بر گردم از اسلام حاشا
- ۲۸ - پس از تحصیل دین از هفت مردان
پس از تنزیل (۱) وحی از هفت قرآن
- ۲۹ - پس از الحمد والرحمن والکهف
پس از یاسین و طاسین هیم و طاها
- ۳۰ - پس از میقات حجج (۲) و طوف کعبه
جمار و سعی و لبیک و مصلی

(۱) ص و با : تاویل (۲) مع و ص و با : میقات و حرم . حرم
بالضم مصدر الاحرام بالحج و يقابلة الحلال (المنجد)

- ۳۱- پس از جندهین چله در عهدسی سال
شوم پنجاهه گیرم آشکارا
- ۳۲- هرا هشتی یهودی فعل خصمند
چو عیسی ترسم از طعن مفاجا
- ۳۳- چه فرمائی که از ظلم یهودی
گریزم بردر دیر (۱) سکو با
- ۳۴- چه گوئی کاستان (۲) کفر جویم (۳)
نجویم در ره دین صدر والا
- ۳۵- در ابخاریان اینک (۴) گشاده
حریم رومیان آذیک مهیا
- ۳۶- بگردانم ز بیت الله قبله
ببیت المقدس و محراب اقصی
- ۳۷- هرا از بعد پنجه ساله اسلام
نزید چون صلیبی بند بر پا
- ۳۸- روم ناقوس بوسم زین تحکم
شوم زنمار بندم زین تعدا
- ۳۹- کنم تفسیر سریانی ز انجیل
بخوانم از خط عبری معمی
- ۴۰- من و ناجرمکی و دیر مخران
در بقراطیانم جما و ملجا

(۱) مج وص وبا : در دردیر (۲) ص وبا : آستان
(۳) مج : کاستان کفر بوسم (۴) مج وص : آنک

۴۱ - هرا بینند اندر کنج غاری (۱)

شده هو اوزن و پوشیده چو خا

۴۲ - بجای صدره خارا چو بطریق

پلاسی پوشم اندر سنگ خارا

۴۳ - چو آن عود الصلیب اندر بر طفل

صایب آویزم اندر حلق عمدان

۴۴ - و گر حرمت ندارندم با بخار

کنم زانج ما برآه روم مبدان

۴۵ - دیرستان کنم (۲) در هیکل روم

کنم آئین مطران را مطرا

۴۶ - بدل سازم بزمار و بیرنس

ردا و طیلسان چون پور سقا

۴۷ - کنم در پیش طرسیتوس اعظم

زروح القدس رابن واب مبارا

۴۸ - بیاک لفظ آن سه خوانرا از چه شاک

به صحرای یقین آرام همانا

۴۹ - هرا اسقف محقق تر شناسد

ز یعقوب و ز نسطور وزملکا

۵۰ - گشایم راز لاهوت از آفراد

نمایم ساز ناسوت از هیولی

(۱) مج وس وبا در سوراخ غاری (۲) ایضا هر سه نسخه : نهم در هیکل

- ۵۱ - کشیشان را کشش بینی و کوشش
بتعلیم چو من قسیس دانا
- ۵۲ - مرا خوانند بطلمیوس نانی
مرا دانند فیلا قوس والا
- ۵۳ - فرستم نسخه ثالث نلانه
سوی بغداد در سوق الثلانا
- ۵۴ - بقسطنطین برند از نوک کلکم
حنوط و غالیه موتی و احیا
- ۵۵ - بدست آرم عصای دست موسی
بسازم ز آن عصا شکل چلپا
- ۵۶ - ز سرگین خر عیسی بیندم
رعاف جانلیق نا توانا
- ۵۷ - ز افسار خرش افسر فرستم
بخانان (۱) سمرقند و بخارا
- ۵۸ - سم آن خرباشا چشم و چهره
بکیرم درزر و یاقوت حمرا
- ۵۹ - سه اقnom و سه قرقفرا بیرهان
بگویم هختصر شرح موافا
- ۶۰ - چه بود آن نفعن روح و غسل و روزه
که مریم عور بود و روح تنها

(۱) هرسه نسخه : بخاقان

- ۶۱ - هنوز آن مهر بر در ج رحم داشت
که جان افروز گوهر گشت پیدا
- ۶۲ - چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد
چه بود آن صوم مریم وقت اصغا
- ۶۳ - چگونه ساخت از کل ھر غ عیسی
چگونه کرد شخص عازر احیا
- ۶۴ - چه معنی گفت (۱) عیسی بر سر دار
که آهینک پدر دارم ببالا
- ۶۵ - و گر قیصر سکالد راز زردشت
کنم زنده رسوم زندو استما
- ۶۶ - بگویم کان چه زنداست و چه آتش
کز آن (۲) بازندوزند آمد مسمی
- ۶۷ - چه اخگر مانداز آن آتش که وقتی
خلیل الله در آن (۳) افتاد دروا
- ۶۸ - بقسطنطی بسنجم راز هوبد
که جو سنگش بود قسطنطی لوقا
- ۶۹ - چرا پیچید همگس دستار فوطه
چرا پوشد ملخ رانین دیبا
- ۷۰ - بنام قیصران سازم تصانیف
به از ارتناک چین و تگوشا

(۱) مج و یا ، چگونه گفت (۲) هرسه نسخه کز او (۳) ایضاً

هر سه نسخه در او

- ۷۱- بس ای خاقانی از سودای فاسد
که شیطان هیکنند تلفین سودا
- ۷۲- رفیق دون چه‌اند یشد بعیسی
وزیر بد چه آموزد (۱) بدارا
- ۷۳- مگوی این کفر و ایمان تازه گردن
بگوی (۲) استغفار اللہ زین تمدا
- ۷۴- قتل و اشہد بان اللہ واحد
تعالی عن هقولاتی تعالی
- ۷۵- چه باید رفت تاروم از سرذل
عظیم الروم (۳) و عز الدواه اینجا
- ۷۶- یهیمن عیسی و فخر الحواری
امین هریم و کهف النصاری
- ۷۷- مسیحنا خصلتا قیصر نژادا
ترا سوگند خواهم داد حقها
- ۷۸- بر روح القدس و نفح روح و مریم
بانجیل و حواری و مسیح.
- ۷۹- بعهد راستین و حامل بکر
بدست و آستین باد هجر را
- ۸۰- بیت المقدس و اقصی و صخره
بپدیسان انصار و شلیخها

(۱) هرسه نسخه : اندازد و انداختن بمعنی رای زدن در نظام و شر آن زمان مکرر آمده است (۲) هرسه نسخه بکو ، بدون یاء (۳) هرسه نسخه بدون واو

۸۱ - بناقوس و بزنار و بقندیل

بیوحنما و شمساس و بحیرا

۸۲ - بخمسین و بذبح و لیله الفطر

بعیدالهیکل (۱) و صوم العذارا

۸۳ - بیاکی هریم از تزویج یوسف

بدوری عیسی از پیوند عیشا (۲)

۸۴ - بیینخ و شاخ و برک آندرختی

که آمد میوش از روح معلا

۸۵ - بماه تیر کانگه بود نیسان

بنخل پیر کانچنا گشت برنا

۸۶ - بیانک وزاری هولوزن از دیر

بنند آهن اسقف براعضا

۸۷ - بتسلیت بروج و هاد و انجام

بتریبع و بتلیس نارثا (۳)

۸۸ - بتسلیتی (۴) کجاسعد فلک راست

بتریبع صلیب (۵) باد پروا

(۱) مج و س : عیدهیکل

(۲) س : بیوند اشیا (۳) این بیت در هیچیک از سه نسخه خصی وجود ندارد - در ظاهر احققی است (۴) هرسه نسخه : ذتلیتی (۵) هرسه نسخه صلیبت باد پروا گذشته ازین در نسخه مصحح آفای سجادی محل این بیت با نسخه طبع تهران تفاوتی دارد بدین معنی که بعداز ابیات ۸۹ و ۹۰ طبع تهران این بیت بصورت مذکور درین پاورقی نقل شده است و این بکلی معنی شعر را عوض میکند یعنی این بیت درین موضع دیگر مفهوم قسم ندارد و جزو دعا و شریطه است یعنی میکند سعدفلک را (یا ترا از سعد فلک) همواره به تربیع و اقامه صلیب (راست) تو عنایت باد

-۸۹- که بهر دیدن بیت المقدس

مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

-۹۰- ز خط استوا و خط محور

فلک را تا صلیب آید هویدا

-۹۱- سزدگر عیسی اندربیت معمور(۱)

کند تسبیح از این ایات غرا

حوالشی مولف

(۱) انتساب این نسخه به غنائی در فهرست ادوارد برون محقق نیست مگر

اینکه فقط زبده و خلاصه‌ای از اصل بوده باشد

(۲) مراجعه کنید به ایات مذکور در *تحفه صفحه ۹۹* که هنوز در بعضی موارد از

ابهام خالی نیست.

اسلامی و ایزدی نهادش	سطوری و موبدی نژادش
فیلا قوس کبیر باش	مولد بده خاک دوغطابش
هیروتی از زبان گسته	بر راه میاسطو نشته
نخاس هدیش پروردیده	ازوم ضلات آوریده

صفت «موبدی» ظاهراً اشاره است بانتساب او بخاندان کشیشان عیسوی.

نام دوغطاب (نسخه بدل او غطاب) بنظر می‌آید که ارمنی باشد و در زبان ارمنی اسماء امکنه متعدد هست که به پسوند Tap به معنی مسطح و هموار ختم می‌گردد.

این نام ممکن است در اصل Tugh (a) tap کنونی) تطبیق کرد که دره‌ای کوچک است در مشرق Khinis Tolatap فیلاقوس کبیر نیز ممکن است یکی از مشاهیر عیسویه در آن زمان بوده است. در کتابی که W. Wright بنام تاریخ مختصر ادبیات سریانی - A Short history of Siriac literature بسال ۱۸۹۴ منتشر کرده است نتوانستم اطلاعی دربار این شخص پیدا کنم. دکتر W. Henning عقیده دارد که کلمه مشکوک میاسطو باید مناسطر Monastery به معنی صومعه خوانده شود.

(۱) هرسه نسخه : سزدگر راهب اندربیت دیر هرقل - اما بیت معمور مقام عیسی است در آسمان. - «خدای تعالی اورا از میان ایشان ناپدید کرد و برآسان چهارم

۶ - شرح

- ۱ - اشاره است بخط یونانی که از چپ براست نوشته میشود.
- ۲ - روح الله لقب معمولی عیسی است . اشتباه نشود با روح که از جسمان خدا به مریم ارسال گشت . (بیت ۶۶) دیر ، در اصل بمعنی صومعه است .
- ۳ - در باره مریم آورده اند که در حرفه خیاطی مهارت داشت (خ) باید دید که آیا ترکیب فرانسوی *Fil de la vierge* بمعنی رشته عذرای که اطلاق بر آن تارها و رشته های میگردد که در ایام پائیز در هواموج میزند و گویا از لعاب بعضی عنکبوتها ساخته می شود ریشه شرقی دارد یا نه ؟
- ۴ - عیسی را با آسمان چهارم فراز برداشت بدان شرط که از دنیاوی هیچ چیز برنده و قاطع با خویشتن نداشته باشد اما سوزنی که از روی غفلت در جیب داشت موجب گشت که عروج او به آسمان ها در باقی گردد .
- ۵ - در باب دجال گفته اند که یکچشم بود . رک بدایره المعارف اسلام
- ۶ - لباس راهبان پوشیده روزم یعنی روز من بر نک لباس راهبان سیاه است .
- ۷ - مقایسه کنید با : بادپروا در بیت ۸۳ ظاهر اشعار اشاره بشکه صدیب شکل زوزن زندان خویش میکند .
- ۸ - تیم (رک بدایره المعارف) عبارت از طهارتی است که مسلمانان ، هنگام عور از بیان ها و صحاری بجای وضوی واقعی بجا می آورند .
- ۹ - آباء علوی مراد کواكب و بروج است

۱۰ - چنانکه از ایات بعد است بساط میشود مقصود از اختردانش ظاهرا آفتاب است.

۱۱ - در بعضی از نسخ خطی بجای ایران و تورمذ کورد رخ ول کیخسرو ایوان نورخوانده میشود. یلدا نمونه یک شب در ازو تاریک است. سعدی آنرا بهیکل زنگی درازی تشبیه میکند. نظری چنین شبا هتی وجود کلمه Da Slovar, I 1290 بیرونی در آثار الباقیه ص ۲۲۰ میگوید که مسیح در بیست و پنجم کانون اول (ماه دسامبر) در لیله سه شنبه (یعنی شبی که فردا آن سه شنبه باشد) بدنیا آمد.

۱۲ - عذر اظاهرا از آنجهت برای خورشید بکار رفته است که لفظ شمس در زبان عربی موئث معجازی است.

۱۵ - قرآن، سوره ۱۹ - آیات ۲۳ و ۲۴ : فاجاء ها المخاض الى جذع النخلة قالت ياليتنی مت قبل هذاو کنت نسیامنسیافنادیها من تحتها الاتحزنی قدجعل ربک تحتک سریاوهزی الیک بجذع النخلة تساقط عليك رطبابجنیا . مقایسه کنید با آنچه در انجیل مجموع متی باب بیستم، درین باره آمده است : آنگاه عیسی که کودک بود و با سیمائی گشاده بر سر زانوی مادر آرمیده بود بخر ما بن گفت : درخت، خم شو و ازمیوه های خود مادرم را بخواران . بدین سخن خرمابن بر فور سرفرو آورد و فراز شاخه های خویش را برپای مریم رسانید.

Tischendorff-Evang. Apocrypha P 87

در بیت ۸۵ یکبار دیگر باین داستان اشاره میشود.

۱۶ - مقایسه کنید با این مصraig : پانصد هجری چومن نزاد یگانه مذکور در قصیده معروف ستایش اصفهان . چاپ تهران ص ۳۶۲ . نمونه دیگر از فنگریات خاقانی این بیت است که در طبع تهران ص ۱۹۵ آمده است.

دانم که سایه حق داند که می ندارد در آفتاب گردش گیتی چومن سخنور واژه مین قبیل است قصیده مذکور در صفحه ۱۸ بدین مطلع

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا الخ

از بیت ۱۶ ما نحن فیه این نکته مستفاد میشود که عبارت پانصد هجرت (مذکور در طبع تهران ص ۳۶۲) جز مفهوم و معنی تخریبی و تقریبی ندارد واز آن نباید استنباط کرد که خاقانی (آنطور که خانیکوف بخطا پنداشته است ص ۱۴۵) درست در سال ۵۰۰ هجری متولد شده است . در حقیقت اگر سفر آندره نیکوس بسروان در حدود ۴ - ۱۱۷۳ میلادی یعنی مقارن ۵۶۹ هجری واقع شده باشد و در آن هنگام شاعر (چنانکه از بیت ۳۷ بر می آید) ۵۰ ساله بوده باشد ولادت او باید در حدود سال ۱۹ هجری مطابق ۱۱۲۵ میلادی رخداده باشد . چایکین بحکم قرائن وجهات دیگر سعی میکند که ولادت خاقانی را حتی تا سال ۵۲۸ هجری مطابق ۴ - ۱۱۳۳ میلادی پائین بیاورد امامن بر دلائل و عقاید خویش همچنان باقی هستم *

۱۷- خون آلد بمعنی آلد بخون است و در ینجا ظاهر امر اذ نبورانی است که بایکدیگر جنات خونین کرده باشند .

۲۰- قرآن سوره ۴ ، آیه ۱۰۵ : جهودان بر مریم تهمت نهادند (و بکفرهم و قولهم على مریم بهتاناعظیما)

۲۱- یکی از خیالی ترین تشییهات خاقانی است

۲۵- مراد از ارسلان سلطان باید سلطان عراق ارسلان ثانی بن طغل (۵۷۳ - ۵۰۶ هجری) باشد که خاقانی قصیده ای نیز در مدح او سروده است (طبع تهران ص ۵۰۷) و ظاهرا ازین مدح نتیجه ای نبرده است . بغرانیز ظاهرا بعنوان لقب برای خانان سلسله قراخانیه مرکز آسیابکار برده شده است که در بیت ۵۷ همین قصیده شاعر از آنها بتعربی یاد میکند

۲۶- ابن یامین و یهودا جوان ترین پسران یعقوب بودند . رک بسفر پیدایش فصل ۳۵ فقره ۲۴ . ظاهرا ماخوذ است از اقوال بعضی مفسران قرآن

۲۸ تا ۳۰- اعداد « هفت » همه جامقا بل عدد « سه » مسیحیان آمده است اشارات به سور قرآن و مناسک دینی درخ آمده است نیز رک بدائرۃ المعارف اسلام کلمات حجج و معلمی وغیره

* داستان خشکسایی و تجھی دره صروحوالی و روی آوردن پسران یعقوب نزد یوسف برای رهائی از تجھ در قرآن و تفاسیر مذکور و معرف است . مترجم

۳۱ - ممکن است مراد از پنجاهه Lent یعنی صوم چهل روزه باشد که عیسویه مشرق پیش از عید قیامت نگاه می دارند باضافه هفته ای که مناسک مر بوط بقیام عیسی از مردگان را اقامه می کنند. نیز شاید مراد از آن بنططقسطی Pentecost باشد که اعراب خمسین خوانند و این کلمه اخیر در بیت ۸۲ نیز آمده است. چنان که از بیت ۳۷ بر می آید شاعر درین هنگام پنجاه ساله بوده بنا بر این چله های او باید از من بیست سالگی آغاز شده باشد .

۳۲ - دیر سکو بادر بین دیرهای متعددی که یاقوت در معجم البلدان ذکر آنها را آورده است نیست سکو با ظاهر این معنی اسقف باشد.

۳۴ - صدروالا: آب مراد از آن پیغمبر است ؟

۳۵ - ابخاز در پنجا یعنی طایفه ای که باین نام در کنار دریای سیاه زندگی میکنند نیست بلکه مقصود از آن مسکن آن عده از اقوام گرجی است که در آن زمان تحت حکومت سلاسله غربی (موسوم با بخار) پادشاهان بقراطی بودند . رک بمروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۶۹ و ۷۴

۳۷ - اقصا یعنی مسجد الاقصی است و آن مسجدی است که در کنار معبد اور شلیم ساخته است و در قرآن ، سوره ۱۷ آیه ۱ آن را یاد میکند . واشاره به نیمه مطلب میکند که پیغمبر در لیله الاسراء آن مسجد را دید .

۳۸ - ناقوس سنگی است از چوب که آنرا بجای جرس بکار میبرند . زنار از ریشه یونانی Zonarion است که کمر بند مخصوص مسیحیان است در شرق

۴۰ - مخران (در اصل مختار یعنی بلوظ ازو بیشه بلوط) ناحیه ای است واقع بین دو شبه از رود کوز بنام Ksani و Aragvi آقای D. Avalishvili در تاریخ ۱۶ روز ۱۹۳۶ این عقیده را اظهار کرد که « دیر مخران » باید با دیر معروف Shio - Mghvime واقع در ساحل شمالی رود کسور تقریباً بفاصله هفت کیلومتر در شمال کرسنی قدیمی Mtskheta منطبق باشد . Mghvime یعنی دخمه و معنک است و در آن زمان بجای دیر دخمه ای بوده است که St. Shio در آن میزبانی است رک به Vakhshet تألیف Geography of Georgia روسی Janashvili ج ۶۹ چاپ ۱۹۰۴ و این تفصیلات استعاره و تشبیه مذکور در بیت ۱۴ را بیان می کند .

۱۴ - معنی الفاظ چوخاو صدره معلوم است لیکن این نکته که در قرن دوازدهم میلادی (عصر خاقانی) بعیت ووضع قطعی اینگونه البته چگونه بوده است روشن نیست. رک نیز بیت ۴۵ الفاظ ردا، وبرنس. من و ناجر مکی یعنی ازین پس من از ناجر مکی جدا نخواهم گشت مقایسه کنید با عبارت انوار سهیلی: من و کنج ویرانه پیرزن. در باب ناجر مکی تا کنون هیچ گونه تعبیر و تفسیری اظهار نشده است. عقیده اولی من این بود که این کلمه را باید با جرمکی خواند و آن زانام یکی از روحانیان سریانی منتسب با سقف نشین معروف با جرمک میدانستم که شامل حوزه کرکوک وغیره نیز بود. Shio. ۶۱. مؤسس و بنانی دیریکی از سیزده تن آباء سریانی بشمار است که در قرن پنجم یا ششم میلادی بگرجستان آمدند اگرچند خود وی از انتظام کیه بود. نگاه کنید بشرح زندگی او در:

Pradze. Die anfänge d. Mönchtums in Georgien' in zeit. f. Kirschen geschichte, 1923, pp. ۵۱ - 6

در اینمورد عقیده آقای Z. D. Avalishvili نزد من مرجع بنظر میرسد: وی ناجر مکی را بناج ارمک نوی نوی Nac armag-evi که مقر تابستانی سلاطین بقراصی در قرن دوازدهم بوده است تطبیق می کند. این ناحیه ذر مجاورت Gori گوری که مولد استالین است قرار دارد و آنرا با ناحیه Karaleti کنونی منطبق میداند ممکنست خاقانی ناجر مکی را مانند یک اسم منسوب یعنی کسی که منتسب به ناجر مک باشد - سلطان گبورگی سوم مثلا - بکار برده باشد. همچنین ممکنست ناجر مکی صرفاً یک صورت مخفف از Nac armarg Evi باشد درینصورت شاعر پیمان و آرزو می کند که هر گز از مقر لذت و عشرت سلاطین بقراصی، که ظاهرا در آن زمان در شروان شهرت داشته است جدا نشود و همواره ملازم آندرگاه باشد.

۱۴۳ - اشاره است به فاوانیا Paeonia officinalis که در باب آن آثار الباقیه بیرونی س ۲۹۷ شرحی دارد. نصاری معتقد بوده اند که خصوصیات صلیب شکلی که در مقطع این درخت دیده میشود «مربوط است بوقتی که عیسی را بر صلیب کردند». اما بیرونی با تقلیل آقوال نویسنده گان معتبر یونانی قبل از مسیح که جالینوس از قول آنها سخن رانده است این

عقیده را نقض ورد می کند . وی آویختن قطعه ای ازین چوب را بر گردن کسانی که مبتلا بصرع شده باشند نشانه ورمزی از قیام عیسی از اموات می شمرد ابو منصور موفق نیز در کتاب الابنیه خویش (رک ترجمه آلمانی آخوندف ص ۱۰۴) قول خاقانی را تأیید می کند و می گوید که پاره هایی از فاوای نیارا بر گردن کود کان که گرفتار صرع شده باشند می آویزند .

۴۵ - هیکل روم ظاهرآ مراد کلیسای سنت صوفیه باشد .

۴۶ - خاطره ابن سقا می باشد در زمان خاقانی هنوز بالنسبه تازه و زنده بوده باشد . ابن اثیر در کتاب کامل ج ۱۰ ص ۳۴۵ ذیل حوادث سال ۵۰۴ ه میتویسد که چون یوسف بن ایوب همدانی واعظ بیگداد آمد مردی بنام ابن السقا ازوی سؤالهای کرد . ابن ایوب بوی کفر از سخنان وی شنید و گفت که وی در خارج از دین اسلام خواهد مرد و «چنین اتفاق افتاد که چندی بعد ابن السقا بمالک روم افتاد و آئین عیسی گرفت » همین داستان در ذیل حوادث ۵۳۹ که تاریخ وفات یوسف بن ایوب است باز در آن کتاب (ج ۱۱ ص ۵۳) تکرار شده است . طیلسان نوعی پوشش است که مانتد Pagari منسوب بهندوان گردن و دوش زاهدان و پارسایان را می پوشانیده است .

۴۷ - طرسیقوس - عنوان و لقبی باین شکل در فهرست طبقات روحانی بوزنطیا که در آثار الباقیه ص ۲۹۰ مندرج است دیده نمیشود . مگر اینکه این کلمه تحریف گونه ای باشد از اسطر طیقوس Strategos که بصورت (اصریشقوس) درآمده باشد و بعد همزه اول کلمه را بر سر صاد نهاده باشند .

۴۸ - لحن طنز واستهزائی که در مورد اشاره به تسلیث بکار میبرد ملاحظه شود .

۴۹ - درینجا اطلاع محدود و غلط شاعر اورا گرفتار اشتباه کرده است . وی میخواهد کسانی را که مبدع و مؤسس فرق ثلاثة مسیحی یعنی فرقه یعقوبی و فرقه نسطوری و فرقه ملکائی بوده اند نام ببرد اما توجه ندارد که ملکائی فقط بمعنی ملکی و پادشاهی است و از نام شخصی که مؤسس آن فرقه از مسیحیه باشد مشتق نیست . بیرونی در آثار الباقیه ص ۲۸۸ می گوید که ملکائیه را از آنجهت بدین نام خوانده اند که ملک روم بر مذهب و سیره آنهاست .

۵۰- هیولی در عربی از کلمه یونانی آمده است .

۵۱- بین کشیش فارسی و قسیس عربی تفاوتی نیست اما ظاهرا خاقانی در هیئت عربی این کلمه قدرت و وزن بیشتری می‌گذارد. جناس و تناسب بین کشیش و کشش و کوشش قابل ملاحظه است.

۵۲- فیلاقوس تصحیف معروف قدیمی کلمه فیلیپوس = Philippus می‌باشد که پس از تعریب در آن ف به ق تصحیف شده است. چنانکه پنطاس مغرب Pontos بصورت نیطاس مصحف گردیده است. در بادی امر چنین بذهن متبار می‌شود که « فیلاقوس اعظم » باید نام یکی از فضلا و حکما باشد در ردیف بطلمیوس . اما در کتاب بزرگ « مقدمه‌ای بر تاریخ علم » تأثیف جی. سارتون :

G. Sarton :
Introduction to the History of Science ,
I , 1927

از صاحبان این نام هیچکس که مناسب این مقام باشد دیده نمی‌شود . از طرف دیگر مسلمین با سرگذشت و نام یولیوس فیلیپوس ملقب به عرب M. Iulius Philippus که روایات و سنن نصاری او را نخستین امپراتور مسیحی حتی قبل از قسطنطینیه می‌شمرد آشنا بوده‌اند . رک : Hauck , Realencycl . Für protest. Theologie ' Xv , 1904 . pp 331 - 4

طبق قول مسعودی در التنبیه ص ۱۳۳ فیلیپوس بدین نصاری درآمد و آئین صابئن را ثرک کرد . نیز رک به ابوالفرج ، مختصر الدول ، طبع Pocock ص ۱۲۷ همچنین رک به :

Eusebius , Hist. Eccles , VI , 34

مراد خاقانی از اشاره بدو ظاهرآ بیان این نکته است که چگونه یکی از قدماء غیر نصاری با قبول دین بذروه قبول و صول یافته است . این نکته را نیز باید باین شرح افزود که بطلمیوس حکیم = Cl. Ptolemy مسلمین در بعضی موارد یکی از افراد خاندان معروف سلطنتی مصر می‌شمرده‌اند .

مسعودی در التنبیه ص ۱۱۵ خواسته را ازو قوع در چنین اشتباہی تحذیر می‌کند . ممکن است اشتباہی از اینگونه در مورد فیلیپوس رخ داده

باشد ۱ (و اورا که از پادشاهان بوده سنت بغلط در شماره انشمندان
کرفته باشند) . ۲

۵۳- ثالث تلاه ، سوم از سدتا ، تعبیری است که در عربی از تثلیث
شده است . Trinity

۵۴- حنوط و غالیه موتی واحیا یعنی حنوط برای موتی و غالیه برای
احیا . این طرز بیان را تبیین و تفسیر کویند.

۵۵- چلیپا (از سریانی صلیپا) . این بیت ظاهراً اشاره است باعتقاد
نصاری که در بیرونی ص ۲۹۶ مذکور است بدین شرح :

« آیت موسی عصای او بود که بصورت خطی مستطیل (؟) بود چون
عیسی فراز آمد عصای خویش بر آن افکند از آن صلیپی پدید آمد . بدینگونه
شریعت و قانون موسی را ظهر و رعیسی تکمیل کرد »

۵۶- رعاف خون که از بینی رود ، جاثلیق صورت عربی معمولی است .
برای Catholicos در باب خر عیسی رک به بیت ۵۸

۵۷- ظاهراً اشاره است به وحشی طبیعی و کودن صفتی خانان ترک
که شاعر را برای ستایشگری بدر بار خود نخواندند.

۵۸- درینجا نصاری ظاهراً فقط ب مجرم تصویر غلطی که مسلمین در
باب آنها دارند مورد حمله قرار گرددند . خر عیسی ۳ در مناسک و آداب
خاص نصاری ظاهراً محلی و تأثیری ندارد . لیکن در نظم و نثر فارسی مکرر
بدان اشاره میشود . رک راحه الصدور ص ۵۰۰ عادات و رسوم متداول آن
زمان کیفیت تشییه مذکور درین بیت را تبیین میکند . وقتی خلیفه استری
را با افسار زرین نزد سلطان روم علاء الدین کیقباد به دیه فرستاد سلطان
بر نعل آن بو سه زد . رک به

Yaziji - oghlu , Ali in Gordlevsky ,
Gosudarstvo Seljukov , P. 83

۵۹- قرقف یا فرقف را شارحان ایرانی « کتابی از نصاری »

۱- بصفحات گذشته (حاشیه نمره ۲ بخش ۵) رجوع کنید که شاعر میکوید
فیلاقوس کبیر باب مادرش بوده است ۲- عبارت بین الالین برای توضیح
از طرف مترجم افزوده شده است . ۳- رک بانجبل متن باب ۲۰ فقرات

۱ - ۱ و غیره

دانسته‌اند . رک : 722 ; 11 , Vullers . معنی کلمه قرقف (بفتح) در زبان عربی که عبارت از « آب سرد، شراب و مرغ کوچک » است و مفهوم کلمه قرقف (بضم) که همان مرغ کوچک می‌باشد، مناسب مقام نیستند. استاد فقید د.س. مارگولیوثر D.S..Margoliouth در ۱۸ ماه جیون ۱۹۳۶ در جواب سئوالی که من در این باب از او کردم مینویسد « احتمال میدهم کلمه‌ای که خاقانی بکار برده است تحریف گونه‌ای باشد از کلمه یونانی Perikopy که آباء و نویسنده‌گان نصاری آنرا معنی « متن و نوشته » بکار می‌برند و این مثل کلمه اسکندری در Strom . III IV ، 38 در این عبارت این کلمه را بکار برده است : « بعضی نوشهای پیغمبری » احتمال دارد مراد از سه متن و نوشته‌ای که خاقانی در صدد است آنها را شرح مختصر و موفایی بنویسد عبارات ۶ و ۷ و ۸ باشد از رسائل نخستین قدیس یوحنا ». این عقیده استاد مارگولیوثر بسیار عالی بنظر می‌آید .

۶۰ - ۶۴ حوادث و وقایع مربوط بولادت عیسی ظاهر از قرآن و تفاسیر آن اخذ شده است رک بمقاله عیسی بقلم د.ب. ماکد و نالد D. B. Macdonald و مقاله مریم بقلم ونسینک Wensinck در دائره المعارف اسلامی

۶۰ - قرآن ، سوره ۱۹ (مریم) آیه ۱۷ . « فارسلنا اليهار و حنا فتتمثل لها بشرا سويا » اهل تفسیر آورده‌اند که چون مریم آواز جبرئیل بشنید پرده برخویشتن افکند (طرحت علیها جلبها) جبرئیل آستین وی بگرفت و در جیب جامه وی بدمید (اخذها بکمیها فتفخهای جیب در علیها) طبری ، تفسیر ج ۱۶ ص ۴۲ . کلمه عور که در بیت خاقانی آمده است اشاره بر روایت دیگریست از تفاسیر که بموجب آن مریم پیراهن خویش بدر آورده بود ، جبرئیل در آن بدمید چون مریم آن جامه را بر تن کرد آبستن کشت . نگاه کنید بمقاله مریم به قلم ونسینک در دائره المعارف اسلامی .

۶۱ - ظاهر اتفضیلی است از مفاد اجمالی آیات ۲۰ - ۲۱ قرآن سوره ۱۹ (مریم)

۶۲ - قرآن ، سوره ۱۹ ، آیات ۲۷ و ۳۱ : بعد از ولادت عیسی ، مریم نذری کرد که روزه بدارد و یک روز تمام باکس سخن نگوید چون ۱ - متن یونانی این عبارت را داشتمند گرامی آقای دکتر علی اکبر فیاض استاد دانشگاه بفارسی برگردانیده‌اند .

قوم ازوی سخنها پرسیدن گرفتند فقط اشاره بکودک کرد که در گهواره بود و عیسی : « قال انی عبدالله اتنانی الكتاب وجعلنى نبیا » نسطوریه روزه مریم راهنوز بنام «صوم مریم» نگاه میدارند و آن در دو شنبه بعد از عید سپار نسطوری آغاز میشود (رک بیت ۸۵) و در روز عیید میلاد تمام میشود. رک بیرونی ، آثار الباقیه ص ۳۱۰

۶۳ - در باب خلق طیر و احیاء اموات سوره ۳ آیه ۴ قرآن دیده شود امدادستان عادر Lazarus در قرآن مذکور نیست.

۶۴ - این عبارت که ماخوذ است از انجیل یوحنا فصل ۱۷ فقرات ۲۸ و ۲۹ در قرآن مذکور نیست . در قرآن سوره ۴ آیه ۱۵۶ فقط می گوید که « وما قتلوه ولكن شبه لهم » و « بل رفعه الله اليه »

۶۵ - در باب زرتی هادر قرآن چیزی مذکور نیست و خاقانی از نواحی و نقاطی که هنوز بقیتی از آنها زندگی میکردند بدور بود. اوستا عبارتست از متن اصلی کتاب دینی بزبان قدیم ایران، زند تفسیر و شرح آنست بخط و زبان پهلوی ، و پازند شرح زند است بزبان پهلوی و خط اوستائی . در بیت ۶۶ ذکر زند با اوستا بیشتر مورد انتظار بود تا با بیت ۶۵ مناسبتر بیفتند درست معلوم نیست که چگونه میشود از « زند و آتش » « پازند و زند » مسمی شود . اما ذکر « آتش » در بیت ۶۷ مختتم تواند بود زیرا در غیر آنصورت اشاره ناگهانی و بی مقدمه با ابراهیم و داستان او بکلی نامفهوم و بیمورده مینمود . درینجا شاعر آیه ۶۹ از سوره ۲۱ قرآن رادر نظر دارد که بمحض آن چون ابراهیم حرمت بتان نگاه نداشت اور ابا آتش افکندند اما از جانب خداوند با آتش ندا آمد که « یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم » مراد از اخنگر ، طبق شرح و تفسیر عامه مسلمین گلهای است که از آن آتش شکفت .

۶۸ - قسطابن لوقا حکیم ریاضی دان معروف بصاری که از اهل بعلبک بود و در نیمه دوم قرن نهم میلادی زیست . رک دائرۃ المعارف اسلامی .

۶۹ - ارتباط این عقیده عامیانه با معتقد زردهشی ها معلوم نیست چگونه است .

۷۰ - ارتنک نزد مسلمانان کتاب مصور مانی شناخته شده است . نام آن در متون مانویه ارزنگ Ardhang آمده است . دکترو . هنینک W.Henning در تاریخ ۸ جیولای ۱۹۴۴ بمن گفت که این کتاب « تصیر

کاملی از جهان » بوده است . در متون قبطی آن را Eixon خوانده اند . حکیم بابلی که مؤلفین مسلمان اورا تینکلوس (یا تینکروس) و تنکلوشا خوانده اند با تئو کروس بابلی Teucros دانشمند یونان شناس بابل که در اوائل تاریخ میلادی میزیست یکی است . رتوریوس Rhetorius مؤلف قرن ششم میلادی در باره کتاب او مینویسد که « راجع بدوازده صورت منطقه البروج تأثیف فیلسوف آگاری تئو کروس بابلی » است . مطابقت تنکلوشا را با تئو کروس نخستین Cl. Salmasius در ۱۶۴۸ میلادی تحقیق و ادعا کرد .

تفصیر و تصحیح شکفت انگلیزی را که درین نام بنظر می آید مربوط بخط پهلوی میدانند . زیرا در خط پهلوی حرفی که بجای و او بکار می رود برای ن - و - ر، نیز استعمال میشود . همچنین در خط مزبور برای راء و لام فقط یک علامت مشترک در کار میباشد . رک بمقاله نالینو Nallino Tracce di opere greche giunte agli Arabi, in A. Volume. to E. G. Browne 1922 , PP 356 - 363,

A. Borissov : بوریسوف :
Jour. As , April 1935 PP 300 - 305

(که مراجعته بمقاله محققانه عالی نالینورا از نظر آنداخته است)

۷۲ - دارا (که سنه و روایات ایرانی اور از پدرش داراب متمایز کرده اند) بوسیله دوزیر خود مهیار و جانوسیار بقتل رسید . شاهنامه ، چاپ مهلج ۵ س ۸۷-۸۸ (چاپ تهران ج ۴ س ۱۸۰۰)

۷۷ - فهرستی مخلوق طودرهم برهم است (که در عین حال از یک لحن آمیخته بصنروایذاع خالی نیست) از تمام امور یکه خاقانی تصور میکند نزد انصاری مقدس و محترم است .

۷۸ - روح القدس (ایضاً در بیت ۴۵) : این اشاره صریح و روشن به روح القدس جالب توجه است زیرا مسلمین غالباً مفهوم روح را با روح الله

ء - این عبارت را نیز که در متن بخط وزبان یونانی بود دوست دانشمند ما آقای دکتر فیاض ترجمه گرده اند . مترجم

(عیسی) مخلوط واشتباه می‌کنند و مریم را بعنوان اقنووم سوم نام می‌برند و بدینگونه تثلیث را تکمیل می‌کنند: رک بدایرۀ المعارف اسلامی، کلمه مریم. از طرف دیگر، روح، مطلقاً اشاره است بفرسته‌ای که بشارت آبستنی را به مریم آورد (جبرئیل). آستین، اشاره است بشکافی که از آن روح (باد) در مریم حلول کرد. شکل «بدست و آستین باد مجرّا» از «آستین و باد مجرّا» انسُب بنظر می‌آید.

۸۰ - قرآن، سوره ۱۷ آیه ۱: «سبحان الذي اسرى بعده ليلًا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير». مسجد اقصی گمان رود که مراد مسجد فعلی نباشد بلکه منظور مسجدی بوده است در جای معبد قدیمی سلیمان. رک بمقاله بوهل F. Buhl تحت عنوان القدس در دائرة المعارف اسلامی. الصخره پاره سنگی است که آن راناف و مرکز عالم می‌شمرده‌اند و عبد‌الملک اموی قبه معروف را بر فراز آن ساخت، رک بمقاله ج. والکر J. Walker تحت عنوان قبة الصخره در دائرة المعارف اسلامی. نیز، رجوع کنید به کتاب Le Strange ; Palestine under the Moslems ۱۵- ۷۳. Father Belot از آباء یسوعی تقدیس را عبارت از تشریفات مر بوط به Consécration Eucharistique می‌داند. انصار، بمعنی یاران است و ظاهرًا در اینجا بمعنی شاگردان بکار رفته است. شلیخا در سریانی بمعنی رسول و حواری است و همین کلمه است که در عربی سلیح گویند. رک بیرونی، آثار الباقيه ص ۳۰۸، صوم السليحين

۸۱ - بحیرا (در آرامی بمعنی گزیده و دانشمند است) یاسرجیوس همان راهب نصاری است که وقتی محمد کودک بود و بشام رفته بود، مقام نبوت را برای او پیشگوئی کرد. رک بمقاله ونسینک Winsinek در دائرة المعارف اسلامی

۸۲ - خمسین باید مراد بنطیقسطی باشد. رک بیرونی، آثار الباقيه، عید البنطیقسطی. بجای ذبح باید قطعاً دفع خواند که همان عید ظهرور یا عید تجلی Epiphany (ویاروز پادشاهان در آذانویه) باشد لیله الفطر مراد ایله عید قیامت است. بیرونی در آثار الباقيه ص ۳۰۲

و آن را از دو شنبه آغاز میکنند و در شب یکشنبه ختم (فطر) مینمایند عید الهیکل یکشنبه است بعد از عید قیامت. رک بیرونی، آثار ص ۳۱۴. صوم العذاری دو شنبه بعد از عید تجلی Epiphany آغاز میشود و سه روز طول می‌کشد، عبادیان و نصارای عرب آنرا بیاد آن دوشیزگان نعمتی می‌گیرند که صوم آنها باعث رهائی آنان از اسارت ملک حیره گردید. رک بیرونی، آثار الباقیه ص ۳۱۴. این قصه را تا اندازه‌ای می‌توان بداستان مندر ملک حیره مربوط دانست که از Emessa چهار صد دختر بگرفت و آنان را چون قربانی و فدیه‌ای به عزه از اصنام جماهیت تقدیم کرد. رک به (Pseudo) - Zachariah Rhetor, VIII

F 5 (Ahrens - Krüger, P. 157;

N. Pigulevskaya, Siriske istochniki,
Moscow, 1941, P 159

۸۳ - نسخه بدل : بدوري عيسى از پيوند اشیا، معنی مناسبی دارد. اما جناس و تناسب خطی موجود بین عيسى و عیشا بیشتر با سبک ييان خاقانی موافق بنظر می‌آید. عیشا کلمه‌ای نادر الاستعمال است که از اصل سریانی (یانیمه سریانی) بنظر می‌آید و مثل کلمه فارسی مسیحی در معاجم و قوامیس عربی دیده نمی‌شود. این کلمه مستقیماً از ریشه عیش عربی نباید مشتق شده باشد زیرا در لغت سریانی برای حرف سین غالباً حرف شین بکار می‌برند. اما درباره معنی این کلمه برهان قاطع آن را عبارت میداند از رحم و زهدان که در بیت ما نحن فیه چندان مناسب ندارد. شرح مندرج در حاشیه چاپ لکنه و آن را عبارت میداند از « چیزی که بدان فرزند در رحم عورت موجود شود، چنانکه منی و خون » رک به :

Dante, Purgatorio, XXV, 37

که آراء تو ما س آکویناس Thomas Aquinas از ادر باب کیفیت آبستنی شرح میدهد. معنی اخیر بهمراه بیت ما نحن فیه مناسبتر است. ولادت چون عیسی بضریق طبیعی و معهود بود فقط آبستن شدن مریم با وجود نه اعجاز و خرق حدت داشت. گذشته از آن، طبق قول بیرونی در آثار الباقیه در ۳۰۷ نجف ز به معتقد بوده اند که مسیح با سایر ابناء بشر متفاوت بود. . . در ارو در رحم مادر با آنچه متفای طبع بشری است تفاوت داشت شمارت باعوقبی اتفاق افتاد که نصفه تازه در رحم منعقد شد. نیز

ممکنست زودتر یادیر تر اتفاق افتاده باشد».

۸۴ - خوانده میشود: میوش. درخت ظاهرآ اشاره است بخاندان داود و روح معلا اشاره است بجبریل که از جانب خدا آمد.

۸۵ - این تطبیق ماههای سوری (رومی) و ماههای ایرانی تاریخ آبستن شدن مریم را بعیسی تعیین میکند. دوست افضل من سید حسن تقی زاده که در معرفت ازمنه و تقاویم فارسی بزرگترین مرجع معتبر بشمار میآید بمن اطلاع داد که ۲۵ مارچ (بشرات) در آنسال که مسیح بدنیا آمد با اول نیسان یهودی و در عین حال باسی تیرماه ایرانی مطابق بود. بیرونی در آثار الباقیه من ۲۹۴ بشارت (سبار) را در ذیل ۲۵ آذار (مارچ) ذکرمی کند و مینویسد: «جبریل نزد مردم آمد و او را بوجود مسیح بشارت واعلام داد. از این روز تا وقتیکه مسیح ولادت یافت اند کی بیش از ۹ ماه و پنج روز طول کشید... عیسی هر چند پدری از آدمیان نداشت و هر چند از جانب روح القدس مؤید بود، در اوائل حیات خویش تابع و پیرو مقتضای قوانین طبیعت بسود» اما چند صفحه بعد در همانکتاب من ۳۱۰ - ۳۰۹ وی این نکته را میافزاید که نصوص ریه سبار را در اولین یکشنبه از کانون اول «دسامبر» یا در آخرین یکشنبه از تشرین دوم (نوامبر) نگاه می دارند در صورتیکه یعقوبیه آن را درده ماه نیسان یهودی میگیرند و «این روز، در سالی که بلا فاصله قبل از سال ولادت مسیح میباشد در شانزدهم ماه آذار سوری (رومی) واقع گردید» از طرف دیگر بیت موضوع بحث و قوع اعجاز نخل را بوسیله کلمه آنکه یعنی آن زمان بزمانی مربوط میکند که ماه تیر و نیسان در آن مطابق بوده است. اعجاز مذکور که در بیت ۱۵ نیز بدان اشاره شده است در هر حال بعد از ولادت مسیح واقع شده است.

۸۶ - گمان رفته است که اسقف جهت ریاضت و تهدیب نفس بر اعضای خویش زنجیر مینهاده است.

۸۷ ، ۸۸ ، ۹۰ - اشتغال خاطر واستغراق ذهن شاعر به کلمه سه و چهار از آن بابت است که یکی باد آور تثیث و دیگری مظہر و نشانه صلیب بشمار میآید.

۸۷ - تثیث و قوع سیارات است در وضعی که بین آنها چهار صورت از صور منطقه البروج فاصله باشد (۱۲۰ درجه) و این دلالت بر سعد

دارد اما تریبع که دلات بر نحس دارد آنستکه بین دو سیاره باندازه سه صورت از صور منطقه البروج فاصله باشد (۹۰ درجه) و تسدیس آنکه فاصله بین دو سیاره دو صورت از صور منطقه البروج باشد (۶۰ درجه) تثییث بروج و ماه وانجم ظاهرآ یعنی تثییثی که در آن بروج فلکی و ماه و ستارگان شرکت دارند . اما عبارت بتربیع و بتسدیس (نسخه بدل به تثییث) نلانا روشن نیست . طبق حساب بیرونی در آثار الباقیه ص ۲۹۴ بشارت بمریم و آبستن شدن او بعیسی در یک روز دوشنبه (۲۵ آذر سال ۳۰۳ اسکندری) وقوع یافته است . ممکن است خاقانی از روز دوشنبه که ولادت مسیح است بشب سه شنبه (نلانا) تعبیر کرده باشد] . سید حسن تقی زاده عقیده دارد که درین مورد نلانا بمعنی سه شنبه نیست بلکه شاعر از روی رخصت و ضرورت شعری آنرا بعای نلانه (کواكب نلانه ؟) بنکار برده است .

۸۸ - این بیت ظاهرآ اشاره بتشییث و تربیع را بیشتر مجسم و تقریب بذهن می کند . اولی خوشبختانه در آسمان و قوع میباشد و دومی بد بختانه در شبکه روزن زندان واقع میگردد .

۹۱ - راهب اندر دیر هرقل در مقطع قصیده جهت شعری که ییک سلطان مسیحی اتحاف میشود مناسب تر بنظر می آید تا نسخه بدل : عیسی اندر بیت معمور که در طبع تهران آمده است . بیت معمور ظاهرآ مأخوذاست از آیه ۵۲ سوره ۴۷ قرآن که ارباب تفسیر مراد از آنرا کعبه دانسته اند . بدین ترتیب گوئی عیسی را بمعبد مسلمین جهت اداء تسبیح دعوت می کند . آیا این تعبیر نیاز از لحن طنز و استهزائی که خاقانی در باره بعضی از امور مربوط بمسیحیت دارد مشحون نیست ؟

نکملانه

باملاحظه تمام جوانب و اطراف ، بنظر می آید که قصیده دوم به آندرو نیکوس و اخستان اتحاف شده باشد . در دیوان ، بارها اخستان و سلسه او بعنوان بهرامی یاد شده اند :

۱ - بعضی از مورخان ولادت عیسی را روز سه شنبه دانسته اند از جمله بعقوبی تصریح میکنند که مولد او روز سه شنبه بود چهار روز گذشته از کانون اول تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۵۲۵ چاپ نجف مترجم

شاه مشرق آفتاب گوهر بهرامیان (ط ، ص ۴۰۴)
 عادلتر بهرامیان پرویز ایران اخستان (ط ص ۴۶۳)
 نظام دولت بهرامیان رشید الدین (ط ، ص ۵۶۴)

و بدین ترتیب استعمال این نسبت و لقب برای شیرانشاه امری محقق و قابل قبول است . ممکنست بعضی از نسبه هایی که خود را منت دار این سلسله میدانسته اند نسب این خاندان را بهرام چوبین مربوط کرده باشند . چنانکه همین کار را در باب سامانیان کرده اند [۱] . در حالیکه اخستان در حبسیه دوم بهرامی بحسبت خوانده شده است در اینجا (دیوان طبع تهران ص ۴۰۴) وی را بهرامی بگوهر و جای دیگر (ص ۱۲۹) سرآل بهرام خوانده است . اما اشاره دیگری را که باز در باب نسخنامه اخستان است و اورا « داویان بگوهر » میخواند چگونه باید تعبیر کرد ؟ اخستان از جانب مادرزاده یک شاهزاده خانم گرجی است و همین امر ممکن است موجب انتساب او بخاندان داود پیغامبر شده باشد .

اهداء

این مقاله را بشاگرد ممتاز و برجسته خودآقای ن . ک چادویک N. K. Chadwick و آقای پرسور د . س . روبرتسون - D. S. Robertson که در علاقه و شیفتگی من بخاقانی سهیم و شریک بوده اند تقدیم میکنم .

۱- انتساب خاندان اخستان را بهرام چوبین مورخان تصریح کرده اند . درین باب رک به تعلیقات مترجم .

تعلیقات هتر جم

هنگام اشتغال بترجمه متن، ضمن مراجعته بمنابع مختلف یادداشتهای فراهم گشت که بعضی از آنها جهت توضیح آنچه در متن مبهم مانده است و یا تکمیل و تفصیل آنچه با جمال یا بصورتی ناقص بیان شده است مفید بنظر می‌آید. در تهیه این یادداشتها، بدون آنکه هیچ دعوی و حتی قصد تحقیق و استقصای کامل در میان بوده باشد مراد ما فقط کسب و جمع پاره‌ای فوائد ادبی و تاریخی بوده است. از این رو گمان می‌رود نقل پاره‌ای از آنها، جهت کمک به فهم این رساله، علی الخصوص فصول ۵ و ۶ آن سودمند باشد:

در باب اشعار خاقانی این نکته گفتنی است که چون مضمون بسیاری از ایات در اشعار وی تکرار می‌شود تصحیح موارد مبهم و دریافت غواصن اشعار وی بکمک خود دیوان آسان تر است. زیرا بسا که یک مضمون را یکجا با عبارتی روشن و آشکار بیان می‌کند و درجای دیگر که عین آن را تکرار می‌کند آنرا با بیان مخفی و مبهم می‌آورد. ازین روست که در شرح و تبیین اشعار خاقانی تبع اشعار و آثار خود او از هر شرح و تفسیر دیگر بیشتر سود میدهد و این نکته ایست که هر کس در صدد شرح مشکلات آثار خاقانی باید باشد از آن غافل نماند.

بیت ۴- اشاره بسوزن عیسی در اشعار خاقانی زیاد است از جمله این ایات:

سوزن عیسی میانش رشته مریم لبس
رومیان زین رشک ز نار از میان افشا نده اند
نه عیسی داشت از باران کمینه سوزنی در بر
نه سوزن شکل دجال است یک چشم سپاهانی

اما داستان سوزن عیسی در کتب صوفیه مکرر آمده است از جمله در حدیقه سنانی ذکر آن بدینگونه است:

چرخ چارم فزود ازو تزیین
خالق و کردگار هردو جهان
تا چه دارد ز نعمت دنیای
برزه دلق او ؟ پرسیدند
گفت کز بهترست عورت من
قانعم ور چه نیستم خافان
هست محتاج رشته و سوزن
بر همه حالها تو دانائی
نیست زین بیش چیزی از دنیا
که کنیدش در آن مکان موقوف
نیست جز چرخ چارمش مسکن
بر پرسیدی بزیر عرش اله
حدیقه ص ۳۹۱-۲ چاپ مدرس رضوی

روح را چون بیرد روح امین
داد مر جبرئیل را فرمان
که بجهوئید مرورا همه جای
چون بجستند سوزنی دیدند
کز پی چیست با تو این سوزن
که بخلقان ز ذینت خلقان
تا بود زنده زنده پیراهن
جمله گفتشند خالق مائی
برزه دلق سوزنی است اورا
نبدی آمد بدو زرب رؤف
بوی دنیی همی دمدم زین تن
گرنه این سوزنش بدی همراه

بیت ۱۲ و ۱۳ - مرغ عیسی شب پره است که می گویند وقتی پاره ای گل بر دست داشت چیزی بر او خواند و نفس درو دمید مرغی شد و پرید (جواهر الاسرار ص ۳۸۴) - و گویند که «از گل مرغی بکرد و از باد نفس عیسی جان بتن اندر آمدش و به پرید بی هیچ مؤنثی که بروی بود بفرمان ایزد تعالی» (معجم التواریخ والقصص ص ۲۱۷) واشاره باین داستان در قرآن مجید آمده است. «انی اخلق لكم من الصنْنِ كَهْيَةَ الضَّيْرِ فَانْفَخْ فِيهِ فِيكُونْ طیراً باذن الله». (سوره آل عمران) و خاقانی در آیات ۱۲ و ۱۳ باین مرغ اشاره می کند و می گوید چون مرغ عیسی محکوم بکوری است معاورت عیسی با خورشید در آسمان چهارم برای اوچه سود دارد ؟ وقتی عیسی اکمه را که کور مادرزاد باشد بینا تواند کرد چرا ضیب مرغ خود نیست . در واقع شب پره که مرغ عیسی است در روز نمی تواند دید . سعدی می گوید:

گر نه بیند بروز شب پره چشم
چشمها آفتاب را چه گناه

باری داستان مرغ عیسی در هیچ یک از انجیل اربعه مذکور

نیست فقط در انجلیل مجمعول متی فصل ۲۷ بدینگونه از آنستان باد شده است :

پس عیسی پاره‌ای از گل ولای گودال برگرفت و در پیش‌چشم همه خلق از آن دوازده گنجشک بساخت، آنروز یوم سبت بود و باوی کودکان بسیار بودند. چون یکی از جهودان دید که وی چنین کرد، به یوسف گفت: «ای یوسف نمی‌بینی که عیسی کودک بروز سبت کار می‌کند که جایز نیست؟! او دوازده گنجشک با گل ساخته است، آنگاه یوسف عیسی را ملامت کرد و گفت: «برای چه در روز سبت کار می‌کنی که جایز نیست؟» لیکن عیسی چون سخن یوسف را بشنید دستهای خوش را بهم زد و به گنجشک‌های خود گفت: «پرواز کنید» و بدین فرمان آنها به پرواز درآمدند و درحالیکه جمیع خلق آنها بودند و می‌دیدند و می‌شنیدند عیسی گنجشک‌ها گفت: «بروید و درهمه جا و همه نقاط جهان به پرید و زندگی کنید». - نقل از

Sidersky : Origines des legendes -

Musulmanes p. 144.

اما عازر مذکور در بیت ۶۳ نام آن مرد است که بدعای عیسی زنده شد و هر چند نام او و داستانش در قرآن نیست اما در آن انجیل بنام لازاروس ولazar از او نام برده‌اند و در تاریخ یعقوبی نیز بنقل از آن انجیل ذکر شده است. (من ۶۰-۵۹ ج) و خاقانی می‌گوید:

عازر ثانی منم یافته ازوی حیات

عیسی دلها وی است داده تنمر اشعا

بیت ۴۱ - پنجاهه صوم نصاری است که پنجاه روز حیوانی نفورند (جوام الاسرار من ۳۸۵) و ظاهراً این صوم همان حمیة اربعینی است که قبل از فصح میداشته‌اند. اشاره باین روزه، که اجتناب از اكل حیوان می‌باشد (رک تاج العروس ۴. ۷۵۵ کلمه تخس النصاری) در اشعار عرب آمده است. شعر ذیل که از الکتاب سیبویه (ج ۲۷ من ۲۷) نقل شده اشاره باین روزه پرهیز می‌باشد :

حمدت کما صد عما لا يحل له

ساقى النصارى قبيل الفصح صوام

و مراد از پنجاهه نیز گاه روز پنجاهم است از روزه بزرگ که آن را

هفت‌هفته نگهدارند و در آن‌مدت «گوشت نخورند و آنچ بجانور پیوند» (التفہیم فارسی ص ۲۴۹) و در پنجاهه روزه بزرگ را افطار کنند و گوشت و ماهی خورند و خاقانی جای دیگر باین نکته اشاره می‌کنند:

از پی پنجاهه در ماهی خوران

بهر عیسی نزل خوان کرد آفتاب

(دیوان ص ۱۶۵ چاپ تهران) - و این روز را خمسین و بنطیقسطی گویند.

در التفہیم فارسی آمده است:

«بنطیقسطی چیست؟ روز یکشنبه است پنجاهم از روز فطر و این نام رومی است و از پنجاه مشتق است و اندر اوروح القدس فرود آمد بر شاگردان عیسی و از نور او نیرو گرفتند و هر کس بسوی آن ناحیت رفت کجا آن زبان بکاردارند تادعوت کنند بمسیح» (التفہیم ص ۱-۲۵۰) و ذکر کلمات سی و چله و پنجاهه در بیت ۳۱ جهت مراعات صنعت تنسیق الاعداد است و از آن نمیتوان جهت تعیین تاریخ نظم قصیده و حتی تعیین تاریخ ولادت شاعر استفاده قطعی کرد. درینجا توضیحی در باب دنح مذکور در بیت ۸۲ خالی از فایده نیست. کلمه دنح که بصورت ذبح در نسخ خاقانی تصحیف شده است از اصل سریانی است و معنای آن ظهور است، یعنی ظهور مسیح بر بُنی اسرائیل در یوم المیعاد و آن روز را نصاری عید گیرند و آن راغطاس نیز گویند (رک الخطوط مقریزی). بیرونی گوید: ششم روز از کانون دوم دنح باشد و آن یوم معمودیه است که در آن روز یحیی بن زکریا مسیح را که بسن سی سالگی رسیده بود صبغ کرد و در نهر اردن در آب معمودیه فرو برد و روح القدس چنانکه در انجیل مارکور است بشکل کبوتری بد و پیوست. (آثار الباقیه ص ۲۹۳)

و نیز رجوع کنید بالتفہیم ص ۲۴۸.

بیت ۴۶ - مراد از صدور ولا پیغمبر نیست. آستان درین بیت مراد فذیل وصف النعال و پای ماچان و ذر مقابل صدر استعمال شده است. شاعر بتعریض می‌پرسد که: تو می‌گوئی که من باستان کفر قناعت کنم و برای وصول به صدور ولای دین نکوشم؟

بیت ۴۰ - بقاراطیان یا بقاراطونیان که اروپا آنها آنها Bagratides Bagratounides گویند سومین سلسله از امراء ارمنستان بودند که از او اخر سده نهم میلادی تا او اخر سده یازدهم میلادی در آن خطه حکومت راندند. آنها چنانکه مورد خان نوشته اند اصلاً از نژاد سامی

بودند و از خیلی قدیم بارمنستان مهاجرت کرده وقدرت و مکنت بهم زده بودند. یکی از اجداد آنها که بقراط یا Bagrad نام داشت در زمان اشکانیان مقام و مرتبه مهمی یافت و مقرر گردید که در موقع تاجگذاری پادشاهان اشکانی وی تاج را بر سر پادشاه نهند. رفتہ رفته این مرتبه در اعقاب بقراط موروثی گردید و مقارن ظهور اسلام اعقاب بقراط در ارمنستان متیند ترین و مقتدرترین خاندانها گردید. در سال ۷۵۳ میلادی یکی از آن‌ها بنام «آشود» از جانب مروان حمار آخرین خلیفه اموی فرمانروای ارمنستان گشت. اما در ۷۵۸ شاهزادگان و امراء ارمنستان که از ارتباط و انتساب او با عرب‌بان ناراضی بودند اورا گرفتند و چشمش را برآوردند.

یک قرن بعد شخص دیگری از این خاندان که باز آشود نام داشت واورا آشود کبیر لقب داده‌اند از طرف خلیفه عباسی المتولی کل لقب امیر‌الا مرائی گرفت (۸۵۹ میلادی) و ۲۶ سال بعد از جانب یکی از سرداران معتمد خلیفه بحکومت رسید. سلسله بقراطی که بدینگونه تشکیل یافت پادشاهانش از این‌نفرات بودند:

(۸۸۵-۸۹۰)	آشود اول ملقب به کبیر
(۸۹۰-۹۱۴)	سنیباط
(۹۱۴-۹۲۸)	آشود دوم
(۹۲۸-۹۵۲)	آپاس
(۹۵۲-۹۷۷)	آشود سوم
(۹۸۹-۹۸۹)	سنیباط دوم
(۹۸۹-۱۰۲۰)	گاگیک اول

یونس و برادرش آشود چهارم که مشترکاً سلطنت کردند

(۱۰۲۰-۱۰۴۰)	دوره فترت
(۱۰۴۰ - ۱۰۴۲)	گاگیک پسر آشود چهارم
(۱۰۴۲-۱۰۴۵)	

وازاین پس ارمنستان ضمیمه امپراطوری بوزنطیا (بیزانس) گردید و سلسله بقراطیان ارمنستان برآفتاد.

بیت ۴۲ - در باب درجات و مراتب روحانیان مسیحی که مکرر در این اشعار دان اشارت می‌شود عبارت بیان‌الادیان چنین است: « محتشم‌ترین ایشان بطریق باشد و ایشان راهه‌یشه چهار بطریق باشد که یکی به قسطنطینیه

نشیند و دوم برومیه و سهام باسکندریه و چهارم بانطاکیه. این چهار جای را کراسی خوانند جمع کریمی و جانلیق کم از بطریق باشد و مقام در مسلمانی بودش در دارالخلافه بغداد و او زیر دست بطریق انطاکیه بود و مطران زیر دست جانلیق باشد و مقام او بخراسان و از دست او بهر کشوری اسقف باشد و شناس شاگرد قیس باشد.» (من ۱۵ چاپ آقا عباس اقبال) و کلمه بطریق که بصورت بطرک و بطریک نیز در کتب فارسی و عربی آمده است از کلمه **Patriarcha** یا **Patricius** لاتینی گرفته شده است که به معنی رئیس الاباء است (التبيه ص ۱۲۳ و ص ۱۲۶) و معنی سپهسالار نیز دارد (الثاج ۷ : ۱۱۱). مسعودی در مروج الذهب مینویسد: در شهر انطاکیه کرسی بطرک باشد که نزد نصاری بزرگ است و نصاری انطاکیه را مدینة الله خوانند و آنرا مدینة الملك و ام المدن نیز خوانند، زیرا بدوفظهور نصرانیت در آن بود و بطارقه نزد نصاری چهار باشد، اولین آنها صاحب مدینة الرومية باشد، دومی صاحب مدینة قسطنطینیه باشد و آن همان افس است و نام قدیم آن بوز نصیبا، سومی صاحب اسکندریه است از زمین مصر و چهارم صاحب انطاکیه است (من ۳۵۱ مروج ج ۱). کلمه جانلیق از اصل یونانی **Katholikos** به معنی کلی و عمومی تعریف شده است. لغت مطران هم ظاهر از طریق زبان سریانی از کلمه **Metropolite** و **Metropolitain** به معنی صاحب کرسی اخذ شده و صورت ملخعن گرفته است. اما اسقف که بفارسی سکوبایا شکوبایا گفته شده است باید از طریق سریانی از یونانی **Episkos** گرفته شده باشد.

یت ۴۲ - اشاره بعوادالصلیب و خواص آن در اشعار خاقانی زیاد است،

فی المثل ابن ابیات :

کعبه را لذخاسته پنداشته عودالصلیب

کزدم ابن الله اورام صبیان آمده

محراب قیصری کوی تو عبد مسیحاروی تو

عودالصلیب موی تو آب چلپیا رینته

انه عودصلیب و خط ترساست خط

ورمسیحید که در عین خطا نید همه

اما در باره منافع و خواص عودالصلیب در شروح خاقانی و نیز در کتب

طبی مطالب جالبی است. در جواهر الاسر ارجمند ذکر شده است: «عودالصلیب

فاوینا و کهینا نیز نوعی عود است رومی اجود است از هندی و مذکور و مؤنث می‌شد و گویند عود الصلیب از آن گویند که بر او خطوط است بر یکدیگر تقاطع کرده بر شکل چلپا و چلپا صلیب است ... و عود الصلیب راجهٔ دفع صرع و کابوس در گردان کودکان آویزند ...» (ص ۳۶۸) و در شرح معمو ری غناهی چنین: «عوادا لصلیب فاوایی است و آن بیغی باشد که بودن آن با اطفال دافع صرع است آزایشان.»، و شادی آبادی شارح دیگر خاقانی همین خواص را برای آن ذکرمی‌کند و مینویسد: «عواد الصلیب چوبی است بالخاصه دافع باد صرع و دافع آسیب ام الصبیان و آنرا در حلق و گلوی طفلان بندند تا از صرع و آسیب ام الصبیان محفوظ ماند و وقت حاجت در گلوی مصروع آویزند. چون طفل مصروع به شود گویند بیر کت عواد الصلیب ما به شد...» در کتب نباتات و مفردات طبی نیز عین همین خواص جهت عواد الصلیب ذکر شده است. از جمله در تذکره داود انطاکی متوفی در سنه ۱۰۰۸ هجری شرح مفصلی درین باب هست که تمام خواص و اوصاف مذکور در فوق را تأیید می‌کند و پس از اینکه خواص مذکور و مؤنث آنرا جداگانه ذکر نماید مینویسد که: این درخت بهر صورت که استعمال شود هر چند بیاویزند یا بخور کند صرع و جنون و وسوس را سوددارد ... واخواص آن اینستکه جن و هوام مسمومه در درخانه‌ای که از این درخت باشد در نیایند .. (ص ۳۸۶) و در تحفه المؤمنین حکیم مؤمن معروف نیز بتفصیل در باب آن بحث شده است. از جمله مینویسد «فاوانیا بیخ نباتی است کمتر از زرعی و بر شعبه و قسم نرا و شبیه بنبات زردک و بیخش یک عدد و بقدر شبری و بسطبری انگشتی و چون بشکند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده گردد ولهذا آن را عواد الصلیب نامند و قسم ماده اورا بیخ هفت عدد و شبیه ببلوط وجوف او بخط ییضی و مراد از مطلق فاوایی قسم نرا و است ... وجهت صرع بغاوت نافع است حتی تعلیق او.» (ص ۱۶۸) و بیشتر مطالب تحفه حکیم مؤمن همان است که در تذکره داود انطاکی آمده است .

بیت ۴۶- در باره‌ایندو کلمه شیخ آذری مینویسد: «زنار نوار است بهن که ترسایان بر میان پیچنده و برنس کلاهی است دامن دار (ص ۳۸۶). کلمه زnar از ریشه یونانی Zoné بمعنی کمر بند و نطاق و منطقه

است وهمان است که در زبان فرانسه بصورت Zonnas باقی مانده است و این کلمه در زبان فرانسه بمعنی «کمر بند پهن چرمین است، که در مشرق متداول است»، و قال فی التهذیب «الزنان ما يلبسنه الذمی یشده علی وسطه وقد اشتقر امنه فعلاً فقا لوا ز نزه اذا البسه الزنان» و در شعر فارسی و عربی مکرراً این کلمه بکار رفته است. مثل این ایيات:

ایدل آن زنار نگستی هنوز

رشته پندار نگستی هنوز

لاف یکرنگی مزن خاقانیا

کنز میان زنار نگستی هنوز

(خاقانی)

مسلمان نیستی تا همچو گبران

ز هستی بر میان زنار داری

(سنائی)

از جهود از جهود ان رسته لمیم

تا بزنار این میان را بسته ایم

(مثنوی دفتر اول)

اما کلمه برس، تاج العروس مینویسد: «البرنس قلنسوة طولیة او هو كل ثوب راسه منه ملتزق به، دراعة کان اوجة او منظرا و کان رهبا نهم یلبسون البرنس». (۴: ۱۰۸) و این کلمه در اشعار قدماء عرب آمده است، از جمله جریر شاعر معروف در هجو و اخطل که مسیحی بوده است می گوید:

لعن الاله من الصليب الـه

والـلا بـسـنـ بـرـانـ السـرـهـبـانـ

و فـرـزـدقـ درـهـجـوـجـرـیرـ گـوـيـدـ :

و ابنـ المـرـاغـةـ قدـ تحـولـ رـاهـبـاـ

متـبـرـ نـسـأـ بـتـمـسـكـنـ وـ سـؤـالـ

بـیـتـ ۵۳ـ ثـالـثـ ثـلـاثـهـ،ـ اـینـ تـعـبـيرـ کـهـ نـظـامـیـ گـنجـوـیـ نـیـزـ آـنـ رـاـ بـدـینـ گـوـنـهـ

بـکـارـ بـرـدـهـ اـسـتـ :

تـازـ ثـالـثـ ثـلـاثـهـ جـانـ نـبـرـیـ گـوـیـ وـحدـتـ برـآـسـمـانـ نـبـرـیـ

مـأـخـوذـ اـسـتـ اـزـ اـینـ آـیـهـ شـرـیـفـهـ :ـ لـقـدـ كـفـرـ الـذـنـ قـالـ وـانـ اللهـ ثـالـثـ ثـلـاثـهـ

ومامن الله الا الله واحد (المائدة آية ٧٧ شطر اول) واین قولی اسه کت
جماهیر نصاری قبل از افتراء یعقوبیه و ملکانیه و نسطوریه بر آن بوده اند
(تفسیر طبری ج ٦ ص ٢٠٢) - حق تعالی گفت کافر شدند آنانکه گفتند
خدای سیم سه است و این قول جمهور ترزا یان است از ملکانیان و نسطوریان
و یعقوبیان و این سه که گفتند بر سبیل اتحاد گفتند (ابوالفتح ج ٢ ص ٤٣)
و نالث ثلاثه تعبیر است که در قرآن برای بیان تشییع بکار رفته است و تشییع از
اسرار عمومی دین مسیح محسوب است و در باب ماهیت و کیفیت اقانیم ثلاثه
ارباب انلوجی مسیحی بحث و تحقیق بسیار دارند.

بیت ٦٣ - داستان نطق عیسی در انجیل اربعه مذکور نیست. ازین رو
عیسویان منکر آند «و گویند عیسی در مهد سخن نگفت و همچنین جمله بی
دینان از فلاسفه وغیره انکار کنند سخن گفتن عیسی را در مهد، که عیسی در
مهد گفت: انى عبدالله، من بنده خدا ام ایشان گویند خداست و مجوس
و یهود انکار سخن عیسی در مهد کنند.» (تبصرة العوام ص ٢٥) - اما در قرآن
سوره مریم آیات ٣١ و ٣٠ بدین داستان چنین اشارت رفته است: فاشارت
الیه فالوا کیف تکلم من کان فی المهد صبیا - فال انى عبدالله اتاني الكتاب
و جعلنی نبیا. در انجیل عربی صباوت *Evangile Arabe de l'enfance*
که از انجیل مجعل و غیر موثق یعنی آپو کریفها بشما و ایشان داستان
چنین آمده است:

« عیسی در مهد سخن گفت و بیادرش گفت: منم عیسی پسر خدا، کلمه
خدا که تو ام بجهان آوردی ... و پدرم مرا فرستاده است تا جهان را نجات
دهم » نگاه کنید به:

les Evangiles Apocryphes. T II in 12, Paris, 1914
اما صوم مریم در وقت اصفا که در بیت مانعن فیه بدان اشاره شده است
چنانکه از قرآن استنباط میشود صوم صمت بسوده است « و در آن وقت
صوم سکوت بوده یعنی در وقت شنیدن سخنان ساکت می بوده اند.» (شرح
معموری غنائی) و عین عبارت آیه قرآن چنین است:

فاما ترین من البشر احذا فقولی انى ندرت للرحم صوما فلن اکلم
اليوم انسیا (سوره مریم)

بیت ٦٤ - مضمون این کلام منسوب بعیسی « که آهنک پدر دارم بیالا »
در هیچکدام از انجیل اربعه ضمن ذکر دار زدن عیسی نیامده است. « و در
اخبار آمده که چون عیسی را رفع میکردند گفت من پیش پدر خود و شما

میروم شما باشید تامن باز آیم. » (منتخب جواهر الاسرار ص ۳۹۰) کلامی که عیسی بر سردار گفته است طبق انجیل متی (۲۲: ۴۶) و انجیل مرقس (۱۵: ۳۴) این بود که ایلی ایلی لمسنگتنی یعنی الٰهی مرا چرا ترک کردی و در انجیل لوقا (۲۳: ۴۶) این عبارت هست که : عیسی به آواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدهستهای تو روح خود را می‌سپارم. این بگفت و جان را تشخیص نمود. امام‌ضمنون شعر خاقانی در انجیل یوحننا در مواضع دیگر آمده است. از جمله در باب هفدهم آیه ۱۱ پس ازاندرز بش‌گردان بروجه مناجات می‌گوید : بعد از این درجهان نیستم اما اینها درجهان هستند و من نزد تو می‌آیم - نیز در همان انجیل (۲۰: ۱۷) پس از ذکر قیام عیسی از قبر چنین آمده است که خطاب بمریم مجده‌لیه گفت که : ... ولیکن نزد برادران من رفته باشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم . همین عبارت در تاریخ یعقوبی نیز از انجیل یوحننا نقل شده است (یعقوبی ج اص ۶۲).

- تناسب زند و آتش درین بیت س محل تردید نیست علی الخصوص که بریک ایهام لطیف نیز مشتمل است . زند گذشته از آنکه بمعنی شرح و تاویل اوستا ، کتاب دینی زردشتیان ، آمده است بمعنی آن پاره چوب است که آن را برقوب دیگر بسایند و از آن آتش برافروزند . و در کتب ، لغت عموماً باین معنی ضبط شده است . فی المثل در قاموس مینویسد : «الزند...العود الذي تقدح به النار والسفلى زندة ولا يقال زندتان ». بنابراین ، بیت مورد نظر در حقیقت صنعت بدیعی «مراعاۃ النظیر» را نیز در بردارد و اینکونه استعمال مطلع قصیده معروف ابی العلاء المعری را بخاطر می‌آورد :

احسن بالواجد من وجده

صبر یعید النا رافی زنده

بیت ۷۰- تنگلوشادرین موضع برای تسمیه کتاب منسوب باین حکیم بابلی بکاررفته است . موضوع این کتاب صور نجومی و دلالات آنها بر حوالث و وقایع مربوط به سر نوشت انسان بوده است . بهین جهت آنرا بتصاویر و تمثیل می‌آراسته‌اند و وجه شبہ و جهت رجحانی نیز که در این بیت مورد نظر شاعر است همین زیبائی و آراستگی ظاهری می‌باشد . در باب این کتاب آقای سید حسن تقی زاده با مراجعه واستفاده از تبعات نالینو و بو زیسو مطالبی در «گاه شماری» آورده‌اند . این کتاب «در عهد انوشیروان

از یونانی به پهلوی رکمی بعد از پهلوی بزبان آرامی ترجمه شده و این نسخه آرامی در دست مؤلفین اسلامی بوده است » - « بقول نالینو در کتاب علم الغلک، این کتاب که ظاهراً در قرن دوم هجری از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده در بین منجمین اسلام معروف بوده (در تاریخ الحکماء ابن قسطی گوید در دست مردم مشهور است) و علاوه بر اقتباسات و اقتطافاتی که در کتب عربی از آن دیده میشود قسمت هایی از آن در طی کتاب ابو عشر بلخی بنام المدخل الكبير که در سنه ۱۱۶۰ اسکندری (۲۳۴ - ۲۳۵ هجری) تألیف شده بدست مارسیده » - دو فقره اخیر نقل از کتاب گاه

شماری است صفحات ۳۱۷ و ۳۱۸

یت ۸۱ - ناقوس «ساز نماز نصاری است و آن درایی است بزرگ که در وقت نماز آن را جر کت دهنند تا با واژ آن خلق آگاه شوند. » (منتخب جواهر الاسرارضمیمه شرعاً شعاع النعمات ص ۳۸۹) اما ناقوس چنانکه مؤلف نیز در متن گفته است در قدیم پاره چوب درازی بوده است که چوب کوتاه دیگری بنام «وبیل» را بر آن مینواخته اند و بعد ها آن پاره چوب دراز را به پاره مس تبدیل کرده اند و رفتہ رفتہ آن را بهیئت نیم مخروطی در آورده اند. ذکر ناقوس در شعر عربی و فارسی زیاد آمده است. عبدالله بن العباس الرابعی گوید :

رب صهباء من شراب مجوس	قهوة بابلية خندریس
قد تحليتها بنای و عود	قبل ضرب الشماس بالناقوس
	(اغانی ج ۱۷ ص ۱۲۹)

و در ریاعیات منسوب بابی سعیدابی الخیر آمده است:

ناقوس نوازاً گر ز من دارد عار	سجاده نشین اگر ز من کرد کنار
من نیز بر غم هر دو اندوخته ام	تسبیح در آتش، آتش اندر زنار
کلمه قندیل نیز بمعنی مشاعل و چرا غدانه ای که از سقف میآویز ندد	نظم و نثر فارسی مکرر استعمال شده است، از جمله :

کی فروزد مر ترا قندیل دلداری چو تو
آب بر آتش کرفتی خاک در روغن زدی
سمنای

هر شبی قندیل زر انود این نیلی زواق
باغ بزم آرای را بر شمع رخشان میکند
اپر اخسیکشی

ماه نورا نیمه قندیل عیسی یافته دجله را بر حلقه زنجیر مضر ان دیده اند
(خاقانی)

اما لغت قندیل مغرب کلمه رومی **Candela** که از ریشه **Cindere** به معنی سوختن و بر افروختن میباشد چنانکه معلوم است راهبان در بیع و صوامع قندیله هارا باز تحریر بر سقف میآویخته اند و میافروخته اند و خاقانی در قصیده ترسائیه تشییبی لطیف در باب قندیل آورده است :

چو قندیلم بر افروزن و سوزند
بز نجیرم نهاده دست اعدا
- یو خنا نام حواری معروف است که یکی از انجیل اربعه منسوب بدشت. برای زندگی او رجوع کنید بقاموس کتاب مقدس - نام یو خنا عبری است و مرکب از دو کلمه : یوحن یا یهودن یعنی خداوند مهرورزید و شفقت کرد. اعراب قبل از اسلام آنرا ظاهرا از شکل یو خنا تصحیف کردند و صورت یحیا و یحیی از آن بیرون آمد. (رک: اب لویس، النصرانیة و آدابها) اما شمام لفظی است سریانی به معنی خادم و آن در سلسله مراتب روحانیان کلیسا دون مرتبه کشیش و شاگرد اوست . ابن سیده در المخصوص گوید که او موی میانه سر را میترشد و همواره ملازم بیعه باشد. اروپائیها اورا **Diacre** گویند که از ریشه یونانی **Diaconos** به معنی خادم مشتق است. شمام را بر شمامس و شمامیس هردو جمع بنندند.

کلمه بحیر اسریانی است که بصورت بحیر نیز آمده و در آن زبان به معنی «مرد آگاه و دانا» میباشد و این نام قبل از اسلام در بین اعراب شایع بوده است . در تاج العروس چهار تن از صحابه را باین نام ذکر میکند که از همه مشهور تر بحیر بن ربعه و بحیر الانماری است (ج ۳ ص ۲۹). در اسد الغابه نیز ابن ائیر از یک مردم شامی باین نام یاد میکند که با هفت تن دیگر نزد رسول رفت (ج اص ۱۶۷). اما بحیر ای راهب که در متن باو اشارت داشته است از نصارای عرب بوده است . نوشته اند که اسم او نزد نصاری جرجس بود و او از طایفه عبد قیس بود . وقتی محمد در سیزده سالگی با عم خویش بشام برای تجارت میزفت و ابوبکر و بلال نیز با آنها بودند بر بحیرا گذشتند که در صومعه خویش بود و اورسول را بصفات و دلائل بشناخت ، از آنچه در کتاب خویش دیده بود که هر جا او نشیند ابر براو سایه افکند . بحیرا آنان را فرود آورد و گرامی داشت و طعام بساخت و از صومعه خویش فرود آمد . چون نظرش برخاتم نبوت بین دو کتف محمد افتاد دست بر آن نهاد و بد و ایمان آورد و ابوبکر و بلال را از قصه او خبرداد (مروج، ج ۱ ص ۴۴ چاپ مصر).

نشنیده‌ای که چند پرسیده است پیغمبر خدا ای بعیرا را نیز در باب او رجوع کنید به : طبری (۱: ۱۱۲۵ - ۱۱۲۴)، مواسم الادب (۲: ۲۰۲)، رساله عبدالmessیح الکندي (۱۳۰-۱۲۸). و دریت خاقانی، تردیف شناس که نام مرتبه‌ای از مراتب روحانیان مسیحی است با یوحنای بعیرا که از اعلام و اسماء خاص بشمارند عجیب و نامناسب است و احتمال خلط و تصحیف از جانب ناسخ و کتاب میرود بیت ۸۳ - عیدالهیکل و هویوم الاحمد یتلوا المیلاد (آنار الباقيه ص ۳۱۴) و گفته‌اند الهیکل اصله فی البناء (تبریزی، شرح حماسه ص ۲۹) و در اسان العرب آمده است «الهیکل بیت النصاری فیه صورۃ مریم و عیسی» (ج ۱۴ ص ۲۲۵) و صاحب بیان الادیان مینویسد :

هیکل عبادتگاه ایشان را خواند و در او صورت پیغمبران نگاشته باشد و صورت عیسی علیه السلام (ص ۱۵ چاپ عباس اقبال). شاعری گوید : وما قدس الرهبان فی کل هیکل ابیل الا بیلین المسيح بن مریما اما در شعر فارسی گاه بمعنی مطلق پرستشگاه، حتی معابد مجوس و بودائیان بکار رفته است . دقیقی گوید :

بدان خانه شد شاه یزدان پرست فرود آمد از اسب و هیکل به بست و درباره صوم العذاری ترجمه شرح مذکور در آثار الباقيه چنین است : صوم العذاری دو شنبه‌ایست که بعداز دفع باشد .. و آن را عبادیان و نصارای عرب نگاه می‌دارند و سبب آن را چنین ذکر کرده‌اند که ملک حیره قبل از اسلام تنی چند را از دوشیزگان عبادی برگزید تا بگیرد آنها سه‌روز پیوسته روزه بداشتند تا این ملک بمرد و آنها را به نبیو دو گفته‌اند که دوشیزگان نصارای عرب این روزه را بجهت شکر خدای گیرند که عرب را در یوم ذی قار بر عجم پیروز کرد و ایرانیان نتوانستند بر عذر آء عنقیفر بنت نعمان ظفر یابند. (آنار الباقيه ص ۳۱۴ چاپ زاخانو)

بیت ۸۴ - درخت درین بیت، چنانکه مینورسکی می‌گوید می‌تواند کنایه از شجره خازدان مقدس باشد که وجود عیسی ثمره و میوه آن شجره است و طبق اقوال از نفع روح معلی که ظاهرآ از لحاظ خاقانی مراد جبرئیل است بوجود آمده است . و نیز طبق قول شازھین «میشاید که درخت کفايت باشد از آن درخت که مسیح در پای آن متولد شد.» (منتخب جواهر الاسرار ص

☆☆☆

از عبارت مؤلف در صفحه ۱۱۷ چنین برمی آید که در فهم عبارت «سخن و سخنوران» اندک اشتباهی برای او دست داده است. مفاد قول منسوب به عرفی که عبدالوهاب حسینی معموری آن را رد کرده است و آقای بدیع الزمان فروزانفر نیز آن را «سخنی بیرون از انصاف» شمرده‌اند اینست که گویا از تمام دیوان خاقانی بیش از پانصد بیت آن معنی محصل ندارد نه اینکه بالغ بر پانصد بیت آن بیعنی است.

☆☆☆

اضطراب و اغتشاشی که مؤلف در وزن قصيدة جبیه دوم ادعا کرده است صحیح نیست. البته در چند موضع معنی از خلل خالی نیست که قطعاً با مراجعه بنیخ صحیح و قدیم می‌توان اصلاح کرد. اما در باره وزن قصيدة باید گفت که بعضی از ابیات آن ذوبحرین است. یعنی هم آنها را بر شکل «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن» می‌توان تقطیع کرد وهم بر شکل «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن». ولیکن تمام ابیات قصيدة بروزن «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن» تقطیع می‌شود و از این روست که بعضی از شارحان نیز نوشتند که این قصيدة بردو وزن است یکی مضارع مثنی اخرب و دینگری مضارع مثنی اخرب مکفوف. و اختیار این وزن که در دیوان انوری و بعضی شعرای دیگر نیز دیده شده است یکنوع تفنن واعنات جهت‌نمایاند نقدرت طبع واستقامت قریحه شاعر است.

☆☆☆

انتساب اخستان و خاندان شروانشاهان به بهرام چوین که مؤلف آن را با تردید تلقی کرده است مورد تأیید عددی از تقاة مورخین مانندابوریحان در آثار الباقیة و مسعودی در مروج الذهب قرار گرفته است. رک «سخن و سخنوران» ج ۲۸۸ ص ۲۸۸ که اقوال مختلف درین باب نقل شده است. در باره نسبت داوودیان نیز که مؤلف با تردید آن را برای فخر الدین بهرامشاه مناسب می‌بیند جای بحث است. البته استعمال داوودیان جهت فخر الدین بهرامشاه مذکور که پدر او علاء الدین داود نام داشته است مانع ندارد و حتی نظامی نیز که مخزن الاسرار را بنام او ساخته است باشاره او را بهمین نسبت می‌خواند:

شاه فلک تاج سلیمان نگین
مفتخر آفاق ملک فخر دین
نسبت داودی او کرده چست
بر شرفش نام سلیمان درست

و درین مورد توجیه مینورسکی که شاید بعضی از نسبه‌های متعلق به علمت آنکه پدر و پسر فخر الدین مذکور هر دو داود نام داشته‌اند در صدد برآمده‌اند جهت او شجره نامه والاًی بسازند و اورا بدواود پیغمبر منسوب گفته‌ند ضرورت ندارد، بلکه انتساب او پیدری که داود نام داشته است جهت آنکه وی را از گوهر داودیان بدانند برای خاقانی نیز مانند نظامی کفايت می‌کرده است. اما اینکه درین قصیده شاعر بفخر الدین بهرامشاه مذکور نظر داشته ادعائی است که هیچ سند و حتی قرینه‌ای آن را تأیید نمی‌کند. این فرض نیز که شاعر برای یک قصیده دومده در نظر گرفته باشد بسیار بعید است و با عادت و سنت موافق نیست.